

این مقاله در دو فصلنامه «عیار پژوهش در علوم انسانی»، شماره ۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۲ (ص ۴۳-۶۹) به چاپ رسیده است.

## تحلیل گفتمان، مبانی، رویکردها و اهداف

مولفان: سید حسین شرف الدین<sup>۱</sup>

حسین بیانی<sup>۲</sup>

### چکیده

گفتمان یکی از پیچیده‌ترین و مبهم‌ترین مفاهیم عصر ما است. تکرار معنایی و استفاده‌های متفاوت از این واژه باعث شده که به راحتی نتوان مخرج مشترکی برای تمامی صورت‌های متفاوت گفتمان پیدا کرد. با این وجود، گفتمان نقش محوری در تولید جهان اجتماعی، از جمله دانش، هویت، روابط اجتماعی و زندگی روزمره بازی می‌کند. بررسی دقیق گفتمان (به مثابه یک روش) می‌تواند تا نسبت آن با دیگر حوزه‌های معرفتی نظیر فلسفه‌زبان، جامعه‌شناسی و برخی تأملات پسامدرن روشن شود و نحوه‌ی وام‌گیری این حوزه از حوزه‌های معرفتی مذکور و غیر آن نیز مشخص گردد.

استفاده پرشمار محققان از مفهوم و واژه گفتمان و عدم تفکیک و غالباً نامشخص بودن معنای منظور، گویای آن است که بیشتر کاربران به گستره مفهومی و تنوع کاربردی این واژه در نظام‌های معرفتی مختلف التفات چندانی نداشته و گاه فهم عمیقی نیز از بن‌مایه‌های فلسفی، معرفت‌شناختی، زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی آن ندارند. این قبیل تعاملات ساده انگارانه، غالباً به بدفهمی، کاربرد ناصواب، خلط مباحث، عدم تفکیک جنبه‌های نظری و روشی و... منجر شده است. این نوشتار در صدد است تا در حد امکان به تنقیح نظریه‌ی گفتمان، بن‌مایه‌ها، رویکردها و نسبت آن با حوزه‌های معرفتی مختلف بپردازد و در این راه به کاربرد دقیق‌تر آن در متون و محاورات علمی کمک کند.

**کلید واژه‌ها:** تحلیل گفتمان، زبان‌شناسی، فلسفه، جامعه‌شناسی، گفتمان انتقادی، ساخت‌گرایی، مابعد ساخت‌گرایی.

<sup>۱</sup> - استادیار و عضو هیات علمی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره [sharaf@qabas.net](mailto:sharaf@qabas.net)

<sup>۲</sup> - کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی [rad\\_bayani@yahoo.com](mailto:rad_bayani@yahoo.com)

## مقدمه

نظریهٔ گفتمان به گونه‌ی معاصرش، برخاسته از شاخه‌های معرفتی گوناگونی است که فلسفه، زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی سهمی تعیین‌کننده در تکوین و رشد آن داشته است. از یک‌سو، زبان به واسطه اصحاب نحلهٔ «فلسفهٔ تحلیلی»<sup>۳</sup> با محوریت راسل و ویتگنشتاین و اسلاف و اخلاف شان وارد فکر فلسفی شد و مسئله فلسفه را از اساس دگرگون کرد. از دیگرسو، در راستای نفی دوگانگی «سوژه» و «ابژه» در فلسفه «پدیدارشناسی»<sup>۴</sup> و مشخصاً قرائت هوسرل و هایدگر با پی‌ریزی بنیان فلسفی مبنی بر نسبت تنگاتنگ انسان با جهان و کشاندن امور «روزمه» به بطن مسائل فلسفی، زندگی «روزمه» را به بنیان فلسفه تبدیل کرد. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۳۴) در زبان‌شناسی، نقطهٔ عطف این تحولات، به تحقیقات زبان‌شناس شهیر سوئیسی فردینان دوسوسور منسوب است. آموزه‌های وی که به «زبان‌شناسی ساخت‌گرا»<sup>۵</sup> معروف گردید، به جریان دامنه‌داری در تمامی عرصه‌های معرفتی بویژه علوم انسانی تبدیل شد و دو پارادایم مهم حوزهٔ زبان‌شناسی یعنی «زبان‌شناسی صورت‌گرا»<sup>۶</sup> و «زبان‌شناسی نقش‌گرا»<sup>۷</sup> به شدت از آن متأثر شدند. (همان: ۱۷-۱۶) جامعه‌شناسی نیز محمل تولد نظریهٔ گفتمان گردید. دیدگاه‌های دورکیم بر مطالعات زبان و گفتمان از رهگذر سوسور و ساختارگرایان بعدی موثر واقع شد. آنچه از دورکیم به مطالعات زبان و سپس گفتمان اضافه شد تأکید بر زبان به مثابه امری اجتماعی بود که زمینهٔ زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان را فراهم ساخت. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۶۳) ملاحظه می‌شود که چند رشته‌ای و بین رشته‌ای بودن «نظریهٔ گفتمان» که از وجهی نقطهٔ قوت و اقبال تلقی می‌شود، به سرعت به ویژگی منفی آن تبدیل شد و ابهام و اغتشاش معنایی آن را افزایش داد. با این حال، به نظر می‌رسد که اولاً، این کمترین هزینه‌ای است که باید برای استفاده از مزایای بسیار زیاد این مفهوم و نظریه پرداخت و ثانیاً، با گسترش تلاش‌های بین رشته‌ای و مساعی اندیشمندان و محققان رشته‌های مختلف برای ملاحظه مناظر نظری دیگر رشته‌های علمی، این مشکل رو به افول است. آنچه در این نوشتار مطمح نظر است این که گفتمان را باید از زاویه‌های گوناگون نگریست و بنیان‌های معرفتی آن را ملاحظه نمود؛ چرا که کاربرد «گفتمان» بدون در نظر داشت مبانی آن موجب اشتباه و سوء فهم می‌گردد. از این رو، در این نوشتار، ضمن بررسی فرایند تاریخی

<sup>3</sup> analytic. Philosophy.

<sup>4</sup> phenomenology.

<sup>5</sup> Structuralist linguistic.

<sup>6</sup> formalist linguistic.

<sup>7</sup> functionalist linguistic.

و بسط مفهومی، به بنیان‌های فلسفی، زبان‌شناختی و جامعه‌شناختی تحلیل گفتمان در حد اجمال پرداخته شده است و در پایان نیز رویکردهای تحلیل گفتمان و مهم‌ترین اهداف آن توضیح یافته اند.

## ۱. فرایند تاریخی و بسط مفهومی گفتمان

تحلیل گفتمان از اواسط دهه (۱۹۶۰) تا اواسط دهه (۱۹۷۰) در پی تغییرات گسترده‌ی علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روانشناسی ادراکی و اجتماعی، شعر، معانی - بیان، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و سایر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به مطالعات نظام‌مند ساختار، کارکرد و فرآیندهای تولید گفتار و نوشتار ظهور کرده است. این گرایش به دلیل بین‌رشته‌ای بودن، خیلی زود به عنوان یکی از روش‌های کیفی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی، مورد استقبال واقع شد. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۷)

تحلیل گفتمان، اگر چه روش جدیدی است ولی پیشینه‌ی آن به زمانی می‌رسد که رتوریک<sup>۹</sup> باستان توصیفی دقیق از ویژگی‌های سخنرانی در جمع ارائه کرد. (وندایک، ۱۳۸۲: ۵۸) و نیز اگر بتوانیم خطابه را هم جزء گفتمان بدانیم، منشأ تحلیل گفتمان به نظریه‌های قدیم «خطابه»<sup>۱۰</sup> (منسوب به افلاطون، ارسطو، سی‌سرو، لانجینوس) باز می‌گردد (سلطانی، ۱۳۸۳: ۲۷). افلاطون زبان را دارای خاستگاه طبیعی می‌دانست و معتقد بود که رابطه ذاتی میان اشیاء و نام‌های آنها برقرار است؛ در مقابل ارسطو، بر آن بود که زبان زاده توافقی و قرار داد است و دلیل وجود زبان جز آن نیست که دو یا چند نفر فلان شیء را با فلان صورت زبانی خطاب کنند. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۱۵)

گذشته از این پیشینه اسطوره‌ای، اصطلاح تحلیل گفتمان در تلقی معاصرش نخستین بار در سال (۱۹۵۲م) توسط زبان‌شناس ساخت‌گرای آمریکایی زلیک هریس<sup>۱۱</sup> در مقاله‌ای به کار گرفته شد. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۸-۷)

زلیک هریس اولین زبان‌شناس ساخت‌گرایی است که اصطلاح گفتمان را برای تحلیل متن بالاتر از «جمله» در کانون توجه زبان‌شناسی قرار داد. (سلطانی، ۱۳۸۷: ۲۸) بعد از هریس بیشتر زبان‌شناسان، تحلیل گفتمان را نقطه‌ی مقابل تحلیل متن دانسته و معتقد شدند که تحلیل گفتمان شامل تحلیلی ساختاری زبان گفتاری - مانند گفتگوها، مصاحبه‌ها، و سخنرانی‌ها - و تحلیل متن شامل تحلیلی ساختاری زبان نوشتاری - مانند مقاله‌ها، داستان‌ها، گزارش‌ها و غیره می‌شود. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۸) واژه گفتمان، ظاهراً اولین بار توسط داریوش آشوری در یکی از مقالاتش تحت عنوان «نظریه غربزدگی و بحران تفکر در ایران» در زبان فارسی به کار رفته است (آشوری، ۱۳۶۸: ۴۵۴). از این واژه، در زبان فارسی ترجمه‌های متفاوتی ارائه شده است. زبان‌شناسان آن را به سخن‌کاوی و برخی از منتقدان ادبی، روان‌شناسان و مورخان از آن به تحلیل گفتمان تعبیر کرده اند و چنین به نظر می‌رسد

<sup>۹</sup> . صناعت خطابه

9.rhetoric.

۱۰. Zellig Harris.

که معنایی وسیع‌تر از مراد زبان‌شناسان از این واژه اراده می‌کنند. (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۲) دیری نگذشت که بعضی زبان‌شناسان این واژه را در معناهای دیگری نیز به کار بردند. از دید ایشان، تحلیل گفتمان بیشتر به کارکرد یا ساختار جمله و کشف و توصیف رابطه‌ی درونی آن می‌پردازد. طبق این تلقی، در تحلیل گفتمان، برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناسانه، صرفاً با عناصر نحوی و لغوی تشکیل دهنده‌ی جمله به عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا، یعنی زمینه‌ی متن (Co-text) سرو کار نداریم، بلکه فراتر از آن با عوامل بیرون از متن یعنی بافت موقعیتی (context of situation)، فرهنگی، اجتماعی و غیره درگیر خواهیم بود. بنابر این، تحلیل گفتمان «چگونگی تبلور و شکل‌گیری معنا و پیام واحد زبانی را در ارتباط با عوامل درون‌زبانی (زمینه متن) و واحدهای زبانی، محیط بلافصل زبانی مربوط و نیز کل نظام زبانی» و عوامل بیرون زبانی (زمینه اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی) بررسی می‌کند. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۸) به بیان دیگر، تحلیل گفتمان، مجموعه‌ی به هم تافته‌ای از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتاری (تولید، توزیع، مصرف متن) و متن را شامل می‌شود. (همان: ۹۷) تحلیل گفتمان، اگر چه در علم زبان‌شناسی رشد یافت اما بدان محدود نشد. در مدت نسبتاً کوتاهی (حدود دو دهه) به همت متفکرانی چون میشل فوکو، ژاک دریدا، میشل پشو و دیگر متفکران برجسته‌ی مغرب زمین وارد مطالعات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی شد و شکل انتقادی به خود گرفت. این متفکران که خود وامدار مکتب انتقادی فرانکفورت و وارثان مستقیم و غیر مستقیم آن در دهه‌ی ۱۹۶۰؛ مارکسیست‌های جدید، به ویژه گرامشی و پیروانش، ساختارگرایانی چون آلتوسر و محققان مکتب فمینیسم، بودند؛ تحلیل گفتمان را بیشتر در قالب تحلیل انتقادی گفتمان<sup>۱</sup> بسط و گسترش دادند. مفهوم گفتمان، امروزه به یکی از مفاهیم کلیدی و پر بسامد در تفکر فلسفی، اجتماعی، سیاسی و ارتباطی تبدیل شده و با مفاهیمی چون سلطه، زور، قدرت، مهاجرت، نژادپرستی، تبعیض جنسی، نابرابری قومی و غیره عجین گشته است. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۱۰) تحلیل گفتمان، اینک به عنوان گرایشی بین رشته‌ای<sup>۲</sup> در مطالعه پدیده‌های اجتماعی، کاربردهای فراوانی یافته است.

## ۲. بنیان‌های تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان از حیث تاریخی زمینه‌ها و خاستگاه‌های متنوعی داشته است. اگرچه تمام این زمینه‌ها در پدید آمدن تحلیل گفتمان در شکل امروزی آن، نقش یکسانی نداشته‌اند، اما همه به نوعی در موجودیت آن موثر بوده‌اند. تحلیل گفتمان از علوم تعبیری همچون هرمنوتیک، پدیدارشناسی، ساخت‌گرایی و شالوده‌شکنی الهام گرفته و در تحولات و مناظرات فلسفی و حوزه‌ی فلسفه علوم اجتماعی نیز ریشه دارد. به صورت مشخص نظریه‌های

<sup>۱</sup> .critical discourse analysis.

<sup>۲</sup> .Interdisciplinary.

فلسفی ویتگنشتاین و هایدگر و زبان‌شناسی دوسوسور، نظریه‌ی کنش گفتاری، نظریه‌های نقد ادبی‌نو، نشانه-شناسی، نقد سیاسی، هرمنوتیک شلایر ماخر و گادامر و افکار جامعه‌شناسانی مانند دورکیم، مارکس، وبر، میشل فوکو و هابرماس، آبخور اصلی تحلیل گفتمان شمرده می‌شوند.

## ۲/۱. مبانی فلسفی تحلیل گفتمان

تا پیش از قرن بیست، فلاسفه عمدتاً توجه چندانی به موضوع زبان نداشتند. اگرچه افلاطون، توجه سوفسطائیان به استعاره را تقبیح کرده و ابهام شعری حماسه هومری را نقصی به شمار آورده بود و جان لاک فلاسفه را به استفاده صحیح از کلام دعوت کرده بود، اما همه بر آن بودند که زبان صرفاً ابزاری برای بیان حالات و انفعالات ذهنی است و حد اکثر کاری که می‌توان در مورد آن انجام داد، شفاف‌تر و پاکیزه‌تر کردن آن است. در قرن حاضر این تلقی از زبان، عمیقاً دستخوش تغییر شده است. در دنیای فرانسه زبان، فردینان دوسوسور و بعد از جنگ فرانسه، کسان دیگری در قالب فلسفه‌های ساختارگرایی و مابعد ساختارگرایی، شکل بازسازی شده اندیشه سوسور را به شیوه‌ای بدیع به کار بستند. در دنیای انگلیسی زبان دل‌مشغولی به زبان با فلسفه ویتگنشتاین آغاز شد. (اباذری، ۱۳۸۹: ۶۲) و این حوزه معرفتی فلسفه بود که زمینه‌های معرفت‌شناختی پیدایش نظریات مختلف گفتمان به خصوص پس از چرخش زبان‌شناختی را فراهم ساخت. از این رو، تردیدی نیست که تثبیت، گسترش و جهت‌گیری‌های بعدی گفتمان، عمدتاً مرهون تأملات فلسفی در این باب و رفع مشکلات معرفتی در مسیر آن بوده است. از زمان دکارت<sup>۳</sup> دوگانگی سوژه و ابژه، و عین و ذهن، جریان مسلط فلسفه شد. این دوگانگی به بهترین وجه در گزین‌گویه مشهور وی «می‌اندیشم، پس هستم» انعکاس یافته است. در این عبارت، هستی انسان به معرفت، یعنی معرفت بشری، احاله شده است. کانت نیز اگرچه به ظاهر بیش از پیش هستی را به معرفت و فلسفه را با دیرینه هستی‌شناختی‌اش به معرفت‌شناسی احاله کرد، اما با نقد حدود اندیشه و محدودیت‌های سوژه در شناخت ابژه، ضربه مهلکی بر پیکره این دوآلیسم فلسفی وارد ساخت. از دید برخی، کانت با محدود ساختن عقل، می‌خواست فضایی برای ایمان به وجود بیاورد. (اباذری، ۱۳۸۹: ۲۰) از آن پس، جریان تفکر فلسفی به جای پرداختن به هستی، در غیاب آن و در نتیجه موقوف کردن هرگونه وجود به فهم بشری، به مرزهای اندیشه و محدودیت‌های شناخت بشری مشغول شد. زین پس فلسفه به معرفت‌شناسی تقلیل یافت و گسست عمیقی را از متافیزیک تجربه کرد و از ساحت استعلایی به سطح انضمامی فرو افتاد. از یک‌سو، زبان، به واسطه اصحاب نحله «فلسفه تحلیلی»<sup>۴</sup> با محوریت راسل<sup>۵</sup> و ویتگنشتاین<sup>۶</sup> و اخلاف شان وارد فکر

<sup>۱</sup> R. Descartes. 3

<sup>۱</sup> Analytic. Philosophy. 4

<sup>۱</sup> B. Russell. 5

فلسفی شد و مسئله فلسفه را از اساس دگرگون کرد. از دیگرسو، در راستای نفی دوگانگی سوژه و ابژه در فلسفه، پدیدارشناسی<sup>۷</sup> مشخصا از طریق هوسرل<sup>۸</sup> و بالاخص هایدگر<sup>۹</sup> با پی‌ریزی بنیانی فلسفی مبنی بر نسبت تنگاتنگ انسان با جهان و کشاندن امور روزمره به بطن مسایل فلسفی، زندگی روزمره به بنیان فلسفه تبدیل شد و فلسفه قاره‌ای<sup>۱۰</sup> عمیقا تحت تأثیر قرار گرفت. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۵-۳۴) در ادامه، مسیرهای تأثیر این مفاهیم بر گفتمان و ردیابی عناصر اصلی این نظریه در جریان درازدامن تفکر فلسفی را باجمال نشان خواهیم داد. به همین منظور، مرور گزیده‌هایی از اندیشه‌های دو متفکر برجسته این دو جریان یعنی ویتگنشتاین و هایدگر را پی می‌گیریم. از ذکر اندیشه‌های متفکران متأخر نظیر دریدا و رورتی برغم اهمیت، به دلیل موقعیت متنازل آنها در مقایسه با افراد مذکور اجتناب شده است.

#### ۲/۱/۱. لودویک ویتگنشتاین

در آغاز قرن بیستم موضوع فلسفه نه مطالعه مستقیم هستی، اندیشه و معرفت که بیشتر مطالعه آنها با میانجی زبان بود. این جریان فکری که در صدد بررسی نقش زبان در فهم هستی بود و معنا را در نسبت زبان و امر واقع جستجو می‌کرد، به «فلسفه تحلیلی» مشهور شد. از دید فیلسوفان تحلیلی، مسائل فلسفی فاقد اصالت و صرفا کژتابی‌های زبانی اند و این زبان است که باعث پدید آمدن مسائل خاص فلسفی شده است. از این رو، اگر بتوان زبانی منطقی، ریاضی‌گونه، متعین و استاندارد طراحی نمود، مسائل فلسفه را نیز می‌توان از میان برداشت. اصحاب این نحله، در حقیقت، نه در پی حل معضلات فلسفه که در پی منحل کردن آنها بودند. آنها سعی داشتند تا مرز «کلام با معنا» از «کلام بی‌معنا» را مشخص کنند و در این راستا، هر آنچه فاقد ما به‌ازای خارجی و مشهود بود (متافیزیک، اخلاق، و ارزشها...) از حوزه تحلیل خود به کنار نهادند. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۳۵) به همین دلیل، ویتگنشتاین خود را آخرین فیلسوف می‌دانست، زیرا با این منطق‌دان نابغه مابعدالطبیعه، زیبایی‌شناسی، اخلاق و نهایتا خود فلسفه کنار گذاشته شد. (استراترن، ۱۳۸۸: ۹) در درون فلسفه تحلیلی دو نحله قابل تمیز است: طرفداران زبان منطقی<sup>۱۱</sup> مثل فرگه، راسل، ویتگنشتاین متقدم و آیر و طرفداران زبان متعارف<sup>۱۲</sup> نظیر مور، ویتگنشتاین متأخر و آستین. ویتگنشتاین طی دو دوره تحول فکری خود و به دلیل تلقی

---

<sup>1</sup> Wittgenstein. 6  
<sup>1</sup> . phenomenology. 7  
<sup>1</sup> . E. Husserl. 8  
<sup>1</sup> . M. Heidegger. 9  
<sup>2</sup> .continental.philosophy. 0  
<sup>2</sup> .Logical Language. 1  
<sup>2</sup> . Conventional Language. 2

مختلف از زبان، شاخص‌ترین متفکر هردو نحله شمرده می‌شود. ویتگنشتاین در دور اول فعالیت فکری خود قائل به نظریهٔ تصویری<sup>۳</sup> زبان بود. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۳۶) که در مهم‌ترین اثر خود «تراکتوس» به طرح آن پرداخته است. ادعای اصلی نظریه تصویری این است که «گزاره‌ها نوعی تصویراند». هر گزاره متضمن عناصر (نام‌ها) بی است که در ارتباط معینی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. یک گزاره تا آنجا مبین وضعیت ممکن امور است که عناصر آن (نامهای نامعلوم) از اعیان حکایت کنند و رابطهٔ این نامها بر آنها دلالت نمایند. پس «نام» اصلی‌ترین واحد نشان‌دهندهٔ زبان است... چنین تصویری از زبان به عنوان نظامی از گزاره‌های متضمن تصویری از وضعیت ممکن امور، تا حدودی تحت تاثیر پیشرفت‌های درخشان فنون منطقی زبان و اعمال ضوابط دقیق جمله‌پردازی، طرح شد. (مک‌گین، ۱۳۸۴: ۶۰-۵۹) فلسفه نیز از نظر وی، فعالیتی معطوف به روشن‌سازی منطقی اندیشه‌ها از طریق سنجش زبان تلقی شد. اندیشه به زبان محدود می‌شود و مرزهای زبان، مرزهای اندیشه و جهان واقع است. از این بیان، می‌توان منظور وی از این جمله که «زبان ما جهان ما است» را فهم نمود. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۳۶) ویتگنشتاین در دورهٔ اول فکر فلسفی خود قائل بود که می‌توان زبان استاندارد و کاملی طراحی کرد که تمام مسائل جهان را بیان کند و معضلات ناشی از کژتابی‌های زبانی را مرتفع سازد. وی معتقد بود که صور متفاوت زبان، منطقی واحد و مشترکی دارند که با تحلیل گزاره‌ها می‌توان بدان دست یافت. (همان: ۳۶) و مآلاً عدم رضایت او از این رویکرد، وی را بر آن داشت تا در دوره بعدی فعالیت فکری خویش، زبان را به شکل زندگی گره بزند. فعالیت‌های او توسط ج. ل. آستین، در کمبریج و گیلبرت رایل در آکسفورد تعقیب شد. (ابادری، ۱۳۸۹: ۶۲) ویتگنشتاین در دور دوم فعالیت‌های فلسفی خود که اصول آن در کتاب «پژوهش‌های فلسفی» انعکاس یافته، به بنیاد ادعای خود تاخت و بنیادی نو درافکند که به فلسفه ویتگنشتاین متأخر شهرت یافت. وی در دور دوم تاملات خود به این نتیجه رسید که تنوعات زبانی قابل تقلیل به یک شکل و رویه استاندارد نیست. هر زبان حیات خاص خود را دارد و در شکلی از زندگی و در چارچوب اعمال و مناسبات خاص معنا می‌یابد. زبان منتزع و محض وجود ندارد. شکل زندگی و اعمال و کردارهای زندگی است که به یک نشانه و یک گزاره معنا می‌بخشند. طبق این مبنا، منطقی و عقلانیت واحد و فراگیری وجود ندارد بلکه هر صورت زندگی، منطقی و عقلانیت خاص خود را دارد و بر مبنای آن محک می‌خورد. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۹-۳۸) به بیان عام، ویتگنشتاین تمامی قواعد را منتزع از جامعه می‌دانست. قواعد و نهادهای گوناگون، از دید جامعه شناختی، جوامع متفاوت بوجود آورده‌اند. ما تا حد زیاد، به دلیل کردارها و نهادهایی که توسط آنها احاطه شده‌ایم، آن چیزی هستیم که هستیم. (تریگ، ۱۳۸۶: ۵) تمام کردارها یا کنش‌ها اعم از زبانی و غیر زبانی، ریشه در شیوهٔ زندگی دارند، و نمی‌توان آنها را بریده و منقطع از زمینه اجتماعی شان فهم کرد. بنابراین، واژه‌ها جدای از کردارهایی که در آن

<sup>2</sup> . the picture theory of Language.

جای گرفته‌اند، درک نمی‌شود. این کردارها نهادهای اجتماعی‌اند. (همان: ۴۸) در فلسفه متقدم ویتگنشتاین، جهان ساخت زبان را تعیین می‌کرد. به بیان وی تراکتاتوس: «قضیه یک تصویر از واقعیت است. قضیه نمونه‌ای از واقعیت است. بنابراین، درستی و یانادرستی گزاره فقط از جهت تصویر واقعیت بودن یا نبودن گزاره قابل شناسایی است». (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵: ۲۰) و در فلسفه متأخر وی، این زبان است که جهان را ساخت می‌دهد و بر می‌سازد. و برساختن جهان از سوی زبان معنایی است که صاحب‌نظران متأخر گفتمان به قوت بر آن تأکید دارند و در رادیکال‌ترین تفسیر خود برآنند که اساساً بیرون از گفتمان هیچ‌چیز (واقعیت، حقیقت، تفکر و ...) وجود ندارد. از این‌رو، زبان محمل اندیشه است و اندیشه از زبان جدا نیست. ما تنها در زبان هستیم و بیرون از بازی‌های زبانی هیچ چیز وجود ندارد. علم، عرفان، ریاضیات، فلسفه و جامعه‌شناسی نیز همه نوعی بازی زبانی‌اند. (کلاتری، ۱۳۹۱: ۴۱)

## ۲/۱/۲. مارتین هایدگر

هایدگر درون سنت پدیدارشناسی جای دارد و یا دست کم در چارچوب این سنت، کار فلسفی خود را آغاز می‌کند. هایدگر به نحوه هستی در جهان انسانی توجهی خاص دارد؛ زیرا انسان در جهان بدون حضور در جهان قابل تصور نیست. انتقاد هایدگر از فلسفه دکارت از جهتی ناظر به عدم توجه او به جهان، در اثبات نفس انسانی است. هایدگر هستی جهان را قوام بنیادی انسان می‌داند. وقتی مقوله جهان مطرح می‌شود، معنی در جهان بودن انسان نیز مطرح می‌شود... این انسان موجود-در-جهان بدون ارتباط با جهان، اشیا و ابزار و دیگران نمی‌باشد. بنابراین، مسئله ارجاع و نشانه، معنادهی، ارتباط و غایت به میان می‌آید. (هایدگر، ۱۳۸۶: بخش مقدمه) اولین حرف او در کتاب «هستی و زمان» این است که منزلت اساسی و خاص انسان، در این جهان بودن انسان است؛ چون هر انسانی در زمان حضور و با اشیا و اشخاص «همبودی» دارد، بدین ترتیب نسبت به آنها نگرش خاصی پیدا می‌کند. این نگرش را «احساس موقعیت و چینش خاص وی در جهان می‌نامیم». (همان: بخش مقدمه) دومین مقوم هستی خاص انسانی به صورت فهمیدن - که ضمن آن فهمیدن بدست می‌آید و در بیان نمی‌گنجد - «معنی» نامیده می‌شود؛ و بالآخره زبان و گفتمان، سومین مشخصه ذات انسانی است. **زبان محل سکونت هستی و یا حقیقت هستی است.** (همان: بخش مقدمه) سرمشق‌های کهن، زبان را ابزاری برای روشن کردن هستندگان و روابطی که مستقل از آنهاست، می‌شناخت. زبان، تنها هم‌چون وسیله‌ای که به کار ایجاد ارتباط میان اندیشه‌های پیشا زبانی می‌آید، ملاحظه می‌شد. نخستین هسته‌های سرمشقی تازه در رویکردهای نویسندگان آلمانی آغاز سده نوزدهم به زبان، یافت می‌شود. **هامان**<sup>۴</sup> در انتقاد به کانت، و **هومبولت**<sup>۵</sup> و **هردر**<sup>۶</sup>

<sup>۲</sup> . Johann Georg Haman. 4

<sup>۲</sup> . Wilhelm von Humboldt. 5



به شکل‌های دیگر، نشان دادند که تفکر فلسفی پیش از آنها، نتوانسته منش سازندهٔ زبان» را در یابد. از دید هامان، اهمیت زبان کمتر از سوژه یا «من استعلایی کانت» نیست و زبان سازنده تجربه‌های ما است. جهان بنا به زبان شکل گرفته و دانسته می‌شود. (احمدی، ۱۳۸۱: ۵-۴۵۴) هایدگر نیز با اخذ منش چنین نظریاتی، نشان داد که ارتباط هر روزه نمی‌تواند بر اساس الگوی دکارتی یعنی ارسال پیام از یک ذهن منزوی به ذهن منزوی دیگری، مطرح شود. چنین برداشتی، زبان را فارغ از زمینه آن ملاحظه کرده، و در نتیجه غیر واقعی است. ارتباط زبانی تنها بر اساس پس زمینه یا جهان مشترک ممکن می‌شود. (همان: ۴۵۸) در فلسفهٔ هایدگر، «زبان» دارای اهمیت بالایی است. به اعتقاد وی، هستی ما زبان‌گونه است و ما فقط در زبان زندگی می‌کنیم. هرگز نمی‌توانیم جایگاهی فراتر (یا خارج) از زبان بیابیم و از آنجا به زبان بنگریم یا بیندیشیم. حضور ما در این جهان وابسته به زبان است. انسان و معنا در مکالمه زنده‌اند. انسان مکالمه است. وقتی بیداریم، وقتی خوابیم، همواره حرف می‌زنیم، وقتی گوش می‌دهیم یا می‌خوانیم یا کار می‌کنیم یا استراحت می‌کنیم؛ به گونه‌ای مداوم، به شکلی حرف می‌زنیم. (قنبری، ۱۳۷۷: ۲۰۷-۱۸۴) تردیدی نیست که هایدگر در زمینی کردن فلسفهٔ متعالی غرب، تقلیل آن به فرایندهای پیش پا افتادهٔ زندگی روزمره، ابتدای هر نوع فهم و معنا بر اشکال متکثر زندگی، از میان برداشتن هر نوع بنیان و مبنای تجویز و تصمیم و تاکید بر تکثر، تنوع و هم‌ارزی ارزشی گونه‌های مختلف زندگی؛ نقشی بی‌بدیل ایفا کرد. براین اساس، هیچ چیز از خود معنای ثابتی ندارد و تنها در ارتباط با دیگران و براساس بودن در جهان است که معنا می‌یابد. معنا در شکل زندگی نهفته و بر رابطهٔ وجودی با جهان مبتنی است. زبان به تعبیری، خانه هستی است و هستی در زبان سکنا دارد. زبان هستی را احاطه کرده است. زبان چیزی است که ما با آن می‌اندیشیم، نه آن چیزی که اندیشه‌هایمان را با آن بیان می‌کنیم.

## ۲/۲. جامعه‌شناسی

گفتمان در فرایند رشدش از حوزه‌های معرفتی گوناگونی بهره برده است. یکی از این حوزه‌ها، جامعه‌شناسی است. جامعه‌شناسی نیز در کنار فلسفه و زبان‌شناسی، محمل نظریه‌گفتمان بوده است. در اثبات این مدعا، علاوه بر نظریه‌های جامعه‌شناسان کلاسیک به نظریه‌های جامعه‌شناسان معاصر نیز باجمال پرداخته خواهد شد.

## ۲/۲/۱. امیل دورکیم

از دید دورکیم، یک سری پدیده‌ها وجود دارد که دارای اوصاف خاصی هستند. پدیده‌هایی همچون شیوه‌های عمل، فکر و احساس که بیرون از فرد وجود دارند و دارای قدرت و قوت اجبار کنندگی اند و به وسیلهٔ آن

<sup>6</sup> . Johann Gottfried Hereder.

خود را بر فرد تحمیل می‌کنند. به این نوع پدیده‌ها، صفت اجتماعی اطلاق شود. (دورکیم، ۱۳۸۳: ۲۹) دورکیم، سپس به ذکر مصادیقی چند از این نوع پدیده پرداخته است: منظومه‌های علاماتی که من برای ابراز فکر خود (زبان)، سکه‌هایی (پول) که برای پرداخت دیون خود، وسایل اعتباری ای که در مناسبات تجاری خود به کار می‌برم، و نیز اعمالی که در شغل خود دنبال می‌کنم و اموری مانند این‌ها، همه مشتق از شیوه‌های استعمال آنها در کار است و دارای این خاصیت شایان توجه هستند که در بیرون از شعورهای فردی وجود دارند (همان: ۲۸) دورکیم همه پدیده‌های انسانی را به عنوان واقعیت‌های اجتماعی به جامعه نسبت می‌دهد. از دید وی، واقعیتی بیرون از جامعه و دارای ماهیت غیراجتماعی وجود ندارد. از نظر دورکیم، این پدیده‌ها خود را بر انسان تحمیل می‌کنند و انسان اجتماعی ناگزیر از پذیرش آنهاست: «من نه مجبورم که با هموطنان خود به زبان فرانسوی سخن بگویم و نه سکه‌های رایج و قانونی را به کار برم اما جز این راهی ندارم و اگر برای رهایی از این ضرورت تلاش کنم، تلاش من با شکست سختی رو برو خواهد شد» (همان: ۹-۲۸) از این رو، زبان و ساخت‌های زبانی نیز از زمره واقعیت‌های اجتماعی هستند که از ویژگی بیرونی بودن و اجبارکنندگی برخوردارند و به دلیل تنوع جوامع، زبان و ساخت‌های آن نیز متنوع خواهند بود. تأکید دورکیم بر اجتماعی بودن زبان، زمینه شکل‌گیری دو حوزه زبان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی زبان را فراهم ساخت. نظریه پردازان گفتمان، از این دیدگاه دورکیم، استفاده‌های فراوان بردند.

#### ۲/۲/۲. کارل مارکس

مارکس به جای تأکید بر سوژه و ذهن، بر ماده و عین تأکید دارد. ماتریالیسم مارکسی متفاوت از انواع پیش از آن است. معروف است که مارکس فلسفه تاریخ هگل را وارونه کرد. او عناصر مادی هستی انسانی را به ویژه شرایط اجتماعی و اقتصادی تولید را جایگزین توجه هگل به قلمرو ایده‌آل هستی کرد. از نظر مارکس، تاریخ تحت تأثیر تحولات روح نیمه متافیزیکی نبود. آنچه تاریخ را به حرکت در آورد کار بشر و روابط اجتماعی اقتصادی حاکم بر کار بود. (شرت، ۱۳۸۷: ۷-۲۶۶) بر این اساس، مارکس با طرح مفهوم پراکسیس و تأکید بر زندگی عملی روزمره، اولاً سهم خود را در رفع تضاد نظر و عمل، و ذهن و عین که اهمیت درخوری در مطالعات گفتمانی دارد، آدا کرد؛ ثانیاً با این مفهوم سعی نمود بر تعارض خرد و کلان و دعاوی ساختارگرایان و برساخت‌گرایان فایق آید و افق‌هایی را در مسیر رفع تعارضات عاملیت و ساختار بگشاید. این نتیجه نیز مورد توجه بسیاری از جامعه‌شناسان و عالمان اجتماعی و به تبع آن نظریه پردازان گفتمان قرار گرفت؛ ثالثاً فلسفه پراکسیس مارکس با طرح این موضوع که هیچ سرشت انسانی مجرد، ثابت و تغییرناپذیری وجود ندارد، بر مطالعات گفتمانی تأثیر نهاد؛ و رابعاً مارکس از خلال این مفهوم، توانست دریچه‌ای به زندگی روزمره بگشاید و بدین طریق بدان عطف توجه نماید. این توجه نیز برای مطالعات گفتمانی بسیار مفید و راه‌گشا بوده است. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۱-۷۰)

گفتمان انتقادی بویژه دیدگاه لاکلا و موف با عطف توجه به سه عنصر اساسی در اندیشه اجتماعی مارکسی زمینه های تحول آن را فراهم ساختند: این نظریه، تقسیم جامعه به زیر بنا و روبنا را بر هم ریخت و همه‌ی صورت‌بندی‌های اجتماعی را محصول فرایندهای گفتمانی شمرد؛ تلقی مارکسیسم سنتی از جامعه و تقسیم آن به گروه‌های عینی نیز زیر سوال رفت، چه از دید ایشان، جامعه فاقد عینیت و صرفاً محصولی گفتمانی است. لاکلا و موف، همچنین مفهوم هویت (اجتماعی) و گروه را نیز مورد انتقاد قرار داده و آنها را برساخته‌ی فرایندهای گفتمانی تلقی کردند. (سلطانی، ۱۳۸۷: ۸۵)

۲/۲/۳. ماکس وبر

وبر، به عنوان معمار پارادایم نمادگرایی در جامعه‌شناسی، اثر مستقیم‌تری بر مطالعات مربوط به زبان و به طور مشخص‌تر، مطالعات گفتمانی بر جای نهاد. وبر با تأکید بر ذهن، معنا و نماد به مثابه اموری اجتماعی، زبان را به مثابه نظامی نمادین و اثرگذار در شکل دهی کنش‌های معنادار انسان و به تبع آن، واقعیات اجتماعی تفسیر کرد. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۶۴) با الهام از دیدگاه وبر است که بسیاری، وظیفه اصلی جامعه‌شناسی را پرداختن به معانی و مفاهیم جاری و رایج در میان کنش‌گران اجتماعی می‌دانند. (پارکین، ۱۳۸۴: ۲۳) وبر خود متأثر از دیلتای، رویکرد مبتنی بر درک [فهم] معنا را در تحلیل پدیده‌های اجتماعی اتخاذ کرد و بر آن بود که به عاملان انسانی باید به دید فاعلان مختاری نگریست که معنا، آنان را به حرکت در آورده است. وی در اقتصاد و جامعه مصرانه می‌گوید: تحلیل‌گران باید بکوشند انگیزه و یا نیت ذهنی نهفته در پس یک کنش را کاملاً بر ملا کنند. (به نقل از: اسمیت، ۱۳۸۷: ۳۳) از این منظر، انسان و کنش‌های وی در متن، زمینه و بافت اجتماعی معنی می‌یابند. این تلقی نسبتِ وثیقی با نظریه گفتمان دارد و زمینه‌های معرفتی تکوین آن را فراهم ساخته است. این تلقی، همچنین با تأکید بر معنادار و نمادین بودن کنش انسانی، راه را برای بررسی زبان و نیز زبان‌گونه دیدن واقعیات‌های اجتماعی هموار نمود و بدین طریق در مطالعات گفتمانی سهم یافت. تأکید بر معانی کنش‌های انسانی، توجه به پدیده‌ها و کنش‌های سطح خرد و زندگی روزمره را نیز به قلمرو تحلیل وارد کرد و این مهم نیز جایگاه درخوری در مطالعات گفتمانی دارد. به صورت ویژه تأکید این رویکرد جامعه‌شناختی بر مفاهیمی نظیر «معنا»، «قاعده»، «زبان» و «زندگی روزمره» به مثابه موضوعات کلیدی جامعه‌شناسی خرد، از جایگاه مهمی در نظریات گفتمان بر خوردار است. (کلانتری، ۱۳۹۱: ۸-۶۵)

۲/۲/۴. جورج هربرت مید

مید با طرح نظریه کنش متقابل نمادین، بر اهمیت ارتباطات نمادین بویژه ارتباطات زبانی در رشد فرد، گروه و جامعه تأکید کرد. علاوه بر مید، کولی و بلومر از روان‌شناسان اجتماعی نیز در پی ریزی و بسط این نظریه موثر

بوده اند. (توسلی، ۱۳۸۰: ۲۶۸) یکی از کلید واژه‌های اصلی نظریه کنش متقابل نمادین واژه «نماد» است. معنای نماد از طریق قرارداد و توافق مردمی که آن را در ارتباطات خود به کار می‌گیرند، تعیین می‌شود. از دیدمید، انسان‌ها در ساختارهای اجتماعی ای که خود نیافریده‌اند، زاده می‌شوند و تحت فشار محدودیت‌ها، آداب و رسوم و قوانین عمل می‌کنند. مسئله اصلی مید مانند بسیاری از ایده آلیست‌های آلمانی چون شلینگ و هگل، وارد کردن جهان به ظاهر مستقل از خود، «به درون تجربه خود» بود. (کوزر، ۱۳۸۲: ۶۶) اجتماعی شدن، فرایندی است که طی آن فرد با هنجارهای فرهنگی - اجتماعی و توقعات اجتماعی منطبق می‌شود (تنهایی، ۱۳۸۸: ۳۰-۴۲) خلاصه اینکه، درست کنش متقابل نمادین در جامعه‌شناسی، به موضوع «نماد»، «زبان»، «زندگی روزمره» و «معنی» توجه ویژه ای معطوف شد؛ عناصری که مهم‌ترین مولفه‌های نظریه گفتمان شمرده می‌شوند.

۲/۲/۴. یورگن هابرماس

امروزه نام هابرماس به واقع نماد یکی از گسترده‌ترین تلاش‌های نظری نسبتاً پرنفوذ در عرصه‌های مختلف فلسفه و علوم انسانی در نیمه دوم قرن بیست است. (اباذری، ۱۳۸۹: ۱۸) او یکی از چهره‌های برجسته ای است که دیدگاه‌هایش، بر نظریه‌ی تحلیل گفتمان تاثیر داشته است. (هالوب، ۱۳۸۸: ۵) مشاجره هابرماس با گادامر و نظریه تأویل او در متن علائق کلی معطوف به عمل سیاسی رهایی بخش، قابل توجه است. تفاوت اصلی گادامر و هابرماس در رابطه با ایدئولوژی و رهایی، عمدتاً از اختلاف نظر ایشان در خصوص نقش زبان در کنش اجتماعی نشات می‌گیرد. از دید گادامر، زبان نظام مبادله ای نابی است که از جانب قدرت یا فرایندهای اجتماعی مخدوش نمی‌شود؛ در مقابل، هابرماس معتقد است که زبان نیز ابزار سلطه‌ی اجتماعی است و در خدمت توجیه روابط سلطه سازمان یافته قرار می‌گیرد. (همان: ۷-۸) از دید هابرماس، علاقه‌ی عملی باعث شکل‌گیری نوع دیگری از علاقه شده که وی آن را علاقه «رهایی بخش» نام نهاده است. این علاقه نیز با زبان پیوند دارد و کنش متقابل و ارتباط را از عناصر منحرف کننده آن رهایی می‌بخشد. این علاقه باعث ظهور علوم انتقادی می‌شود. (کرایب، ۱۳۸۸: ۲۹۹) چیزی که هابرماس را بیشتر به نظریه گفتمان پیوند می‌دهد، بررسی تحلیلی و انتقادی رویکردهای تفهیمی نظیر رویکردنئوکانتی و وبری، رویکرد کنش متقابل، پدیدارشناسی و روش‌شناسی قومی، رویکرد زبان‌شناختی و هرمنوتیکی است. وی با توجه به رویکرد هرمنوتیکی در برخورد با درک تفهیمی از معانی، انگیزه، مقاصد و اهداف عاملان کنش اجتماعی برآن است که کنش اجتماعی در پیوند تنگاتنگ با شرایط عینی و تلقی عاملان از شرایط و وضعیت محیط دارد. از سوی دیگر، معانی مورد نظر در کنش اجتماعی یا معانی‌ای که کنش اجتماعی در صدد تحقق یا آشکار ساختن آنها است، ماهیت بین‌الذهانی

دارند. این معانی خود سازنده قالب یا چارچوب اجتماعی- فرهنگی هستند که افراد بر مبنای آن عمل می‌کنند. (نوذری، ۱۳۸۶: ۲۴۴) در سنت نظریه انتقادی که هابرماس نیز بدان تعلق دارد، حساسیت در خوری به زبان معطوف است. هابرماس بنیان عقل ارتباطی را زبان می‌داند. از دید وی، امروز زبان جای مسئله سنتی آگاهی را گرفته است. آنچه ما را از طبیعت جدا می‌کند، زبان است. (اباذری، ۱۳۸۹: ۶۴) وی نظریه ای را تحت عنوان «کنش زبان» پی‌ریزی می‌کند. (همان: ۷۲) هابرماس، همچنین در صدد کشف شرایط عام فهم و بازسازی آن است. از نظر وی، شرایط عام فهم و پیش فرض‌های ارتباط عبارتند از: فهمیدنی بودن، صداقت، درستی و صدق. این چهار اعتبار در پس هر نوع ارتباطی نهفته است. (به نقل از: اباذری، ۱۳۸۹: ۷۴) از این رو، هابرماس با طرح نظریه کنش زبانی و شرایط عام فهم و پیش فرض‌های ارتباط، زمینه را برای طرح نظریه‌ای فراهم ساخت که اینک به نام «تحلیل گفتمان» از آن یاد می‌شود. از طرح دیدگاه‌های سایر نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی نظیر گیدنز و بوردیو، به دلیل کم اهمیتی نسبی و رعایت اختصار اجتناب می‌شود.

### ۲/۳. زبان‌شناسی

تحلیل گفتمان بیش از هر چیز وامدار حوزه زبان‌شناسی و در مرحله‌ی بعد نقد ادبی به ویژه نقد ادبی نو است. در ادامه، به برخی از رویکردهای زبان‌شناسی که در تحلیل گفتمان سهمی به سزا داشته‌اند، اشاره شود.

#### ۲/۳/۱. رویکردهای زبان‌شناختی

خاستگاه اولیه تحلیل گفتمان، رویکردهای مختلف زبان‌شناسی بوده است. به همین دلیل، شباهت‌هایی میان جامعه‌شناسی زبان، تحلیل گفتمان و تحلیل گفتگو وجود دارد.

#### الف) رویکرد ساختارگرایی

تا قبل از قرن بیست، فیلسوفان غالباً توجه چندانی به زبان نداشتند، تقریباً مورد اتفاق بود که زبان ابزاری صرف برای بیان اندیشه‌ها، حالات و انفعالات ذهنی است و حد اکثر کاری که می‌توان و باید در مورد آن انجام داد، شفاف سازی و پالایش و پیرایش آن است. در قرن حاضر این تلقی از زبان دستخوش دگرگونی عمیق شده است. در دنیای فرانسوی زبان، فردینان دوسوسور<sup>۲</sup> رابطه‌ای مستقیم و شفاف زبان با جهان خارج را قطع کرد، و نسل بعد از جنگ فرانسه، یافته‌های زبان‌شناختی دوسوسور را به شیوه‌ای بدیع به کار بست. در دنیای انگلیسی زبان دل‌مشغولی به زبان با فلسفه ویتگنشتاین آغاز گردید. (اباذری، ۱۳۸۹: ۶۲) دوسوسور با طرح ساختارهای

<sup>۲</sup> F. Saussure.

زبانی، نخستین گام را در ایجاد نظریه‌ی گفتمان برداشت. (حقیقت، ۱۳۸۵: ۴۵۷) و به همین دلیل، از او به عنوان بنیانگذار زبان‌شناسی مدرن یاد می‌شود. از دید سوسور، زبان به مثابه‌ی نظام نشانه‌ها متضمن قواعدی ضروری و ساخت ثابت زبان نیز شبکه‌ای از نشانه‌ها است که هر یک به دیگری معنا می‌دهند؛ زبان امر اجتماعی است و با گفتار که عمل فردی است، متفاوت است. (دوسوسور، ۱۳۷۸: ۲۱) اندیشه‌ی سوسور اندک اندک و با تغییراتی به حوزه‌ی علوم اجتماعی وارد شد. بعدها، بسیاری از زبان‌شناسان که خارج از جریان اصلی زبان‌شناسی بودند، دریافتند که مطالعه‌ی زبان چیزی بیش از نوشتن دستور زبان‌های صوری برای جمله‌های منفرد است. اندیشه‌ی آنان به تدریج در قالب دستور زبان متن و گفتمان و سایر رویکردهای زبان‌شناختی به گفتمان تبلور یافت. (وندایک، ۱۳۸۲: ۶۰-۵۹)

#### ب) رویکرد کنش‌گفتاری<sup>۲۸</sup>

نظریه کنش‌گفتاری به همت دو فیلسوف برجسته یعنی آستین و سرل سامان یافت. اصل نظریه این است که منظور اصلی زبان آدمی، انجام کار است. یعنی زبان برای انجام نقش‌ها تعبیه شده است. (پارمحمدی، ۱۳۸۳: ۶-۷۵) آستین برای اولین بار به نقش‌های فعل و به تبع آن جملات در فرایند گفتمان اشاره کرد. از دید وی، فعل در بسیاری موارد تنها اطلاعات مبادله نمی‌کند بلکه معادل است با خود عمل. (تاجیک، ۱۳۷۹ الف: ۲۵) اهمیت عمده نظریه کنش‌گفتاری در پیدایش روش‌های جدید مطالعات زبانی بویژه تحلیل گفتمان در این است که این نظریه در واقع پلی ارتباطی میان نظریه انتزاعی زبان‌شناسی و واقعیات و مشاهدات عینی مبتنی بر چگونگی کاربرد زبان، ایجاد می‌کند و اطلاعات ذی‌قیمتی را در باره کاربردهای عینی زبان به دست می‌دهد.

#### ج) رویکرد قوم‌نگاری گفتاری<sup>۲۹</sup>

یکی دیگر از دیدگاه‌هایی که در پیدایش تحلیل گفتمان نقش مؤثری داشته است، قوم‌نگاری گفتار است. منظور از قوم‌نگاری، روشی مشتمل بر مشارکت طولانی مدت، پنهان یا آشکار، قوم‌نگار در زندگی روزمره یک جامعه یا گروه است که طی آن محقق، داده‌هایی را در خصوص ویژگی‌های فرهنگی، سنت‌های قومی، آداب و رسوم، ساختارها و نهادها، مناسبات اجتماعی و نظام رفتاری آنها گردآوری و ثبت و ضبط می‌کند. (ر.ک: فلیک، ۱۳۸۸: ۲۵۳) علم مردم‌شناسی با ارائه‌ی اولین توصیفات قوم‌نگارانه از «رخدادهای ارتباطی» یا «شیوه‌های سخن‌گفتن» در بافت‌های فرهنگی مختلف، بدین نتیجه دست یافت که اهل یک زبان

<sup>2</sup> .Speech Act Theory.

<sup>2</sup> . Ethnographic Theory of speech.

نه تنها با دستور زبان خود آشنایی دارند، بلکه به مثابه‌ی اعضای یک فرهنگ واجد نوعی توانش ارتباطی عام‌تر هم هستند. (وندایک، ۱۳۸۲: ۵۹) در چارچوب این روش، واحد تحلیل زبان نه جمله که «رویدادهای گفتمانی» است. رویداد گفتاری یک تعامل اجتماعی است که در آن زبان نقش عمده ایفا می‌کند. (تاجیک، ۱۳۷۹: ۲۸) این سنخ نظریه‌های زبان‌شناختی به خوبی نشان می‌دهد که تحلیل‌های زبانی، تا حد زیاد از قید جمله و عوامل درون‌زبانی (بافت متن) رهایی یافته و به فراجمله و عوامل برون‌زبانی یا بافت‌های موقعیتی، اجتماعی و فرهنگی رسیده‌اند. این قبیل نظریه‌ها و رویکردهای زبان‌شناختی نیز در پیدایش و توسعه تحلیل گفتمان در حوزه مطالعات زبانی کمک شایانی کرده‌اند.

#### د) رویکردهای نقد ادبی نو

یکی از جنبش‌های ادبی مهم، جنبش مدرنیسم در نقد ادبی است که شخصیت برجسته آن ویرجینیا ولف رمان نویس انگلیسی است. وی ضمن اشاره به دگرگونی‌های عظیمی که مدرنیسم در همه‌ی ارکان زندگی به وجود آورده می‌نویسد: تمامی روابط انسان‌ها، روابط بین «اربابان و بندگان»، «زنان و شوهران»، «والدین و فرزندان» دستخوش تغییر شده است. تغییراتی نیز در دین و رفتار و سیاست و ادبیات به وقوع پیوسته است. (به نقل از: کان و فینک، ۱۳۹۰: ۲) نکته مهم در ایده‌های ولف، مرتبط دانستن مدرنیسم در ادبیات با پیدایش جامعه‌ی مدرن است؛ جامعه‌ای که همزمان با انقلاب‌های ناشی از اصل عدم قطعیت هایزنبرگ و پیدایش فیزیک کوانتوم که منجر به تردید در وجود هرگونه واقعیت عینی از قبیل اندازه زمان و مکان و انرژی شد، تغییرات عمیق و گسترده‌ای را تجربه کرد. (پاینده، ۱۳۸۲: ۷) دومین جنبش نقد ادبی جنبش فرمالیسم بود که به حوزه بررسی ادبیات از دیدگاه زبان‌شناسی معطوف بود. به اعتقاد اصحاب این جنبش، ادبیات صرفاً یک مسأله زبانی است و از همین‌رو، زبان ادبی یکی از انواع زبان‌ها است و باید به آن از دید زبان‌شناسی نگریست. آنها اثر ادبی را شکل (فرم) محض می‌دانستند و معتقد بودند که در بررسی اثر ادبی باید تکیه بر فرم باشد تا محتوا و اساساً با تقسیم متن به صورت و معنی مخالف بودند. از دیدایشان، درست است که محتوا ناقل احساسات، عواطف و افکار است اما همه این‌ها در واقع، در چارچوب عناصر زبانی است. برای مثال، یک شعر عاشقانه یا غنایی یک طرح و ساختار زبانی است نه بیان روح و فکر. (شمیسا، ۱۳۷۸: ۸-۱۴۷) خلاصه آنکه، فرمالیسم به جای پرداختن به محتوا، توجه خود را به شکل اثر معطوف نمود و کم‌کم به کل ساختار متن رسید.

یکی دیگر از مکاتب نقد ادبی موثر در گفتمان، نشانه‌شناسی، ساختارگرایی و مابعد ساختارگرایی است. نشانه‌شناسی عنوانی است که به «علم نشانه‌ها» یا علم معنای کلی داده شده نه صرفاً به نشانه‌ها، می‌پردازد. (کرایب، ۱۳۸۸: ۱۷۶) دوسوسور یکی از نخستین کسانی است که بر اهمیت نشانه‌شناسی تأکید کرد. بعدها دیدگاه‌های وی، توسط رولان بارت دستخوش تغییر شد. به گمان بارت، هرگونه نظام نشانه‌شناسیک را تنها می‌توان از قوانین، قاعده‌ها و روش‌های علم زبان‌شناسی شناخت، و هیچ نظام دلالت معنایی بدون زبان‌شناسی، شناختی نیست. (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۲) در دهه‌ی ۱۹۵۰ لوی اشتراوس با استفاده از نشانه‌شناسی سوسور، ساخت‌گرایی را در انسان‌شناسی بنیاد نهاد و هم‌زمان با تضعیف نفوذ برخی رهیافت‌های انتقادی، کار او و پیروانش، «ساخت‌گرایی» نام گرفت. از دید اشتراوس، ذهن انسان ساختاری دارد که به هر ماده پیش‌روی خود [ساخت / شکل] می‌دهد (همان: ۱۸۴). اشتراوس با استناد به نظریات سوسور، تحلیل ساختاری وی را به حوزه‌ی علوم اجتماعی تسری داد. در نظریات وی، بر ساختارهای عمیق و نا آگاهانه‌ای تأکید می‌شد که اعمال و کنش‌های مختلف را دربر می‌گیرند و در زبان، اسطوره‌ها و نظام‌های طبقه‌بندی و تمایز-گذاری مثل توتمیسم، نوع لباس و آداب و رسوم، نمود پیدا می‌کنند. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۱۳۴) برخی از متفکران مارکسیست نیز مجذوب ساختارگرایی شدند و این موضوع آنها را به تحلیل ساختارهای کلان اجتماعی برانگیخت. آلتوسر، مهم‌ترین نظریه‌پرداز ساختارگرایی است که بر نظریه‌های گفتمان به خصوص در فهم از سوژه تأثیر گذاشته است. ژاک دریدا با تأکید بر ضعف‌های نظریه سوسور و نقد ساختارگرایی، پس‌اساختارگرایی را مطرح کرد. (وبستر، ۱۳۹۰: ۲۵۳) شالوده‌شکنی مهم‌ترین مفهومی است که دریدا مطرح کرده است. مراد از این مفهوم، جستجوی نهادها و بنیادها، ساختار شکنی سنت و کشف عناصر سازنده آن است. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۴۴) دریدا با شالوده‌شکنی تفکر خودبنیاد و استعلایی، تقابل‌های دو قطبی و تمایزات دو گانه در اندیشه غربی را از این منظر مورد بررسی قرار داده و مقولات ضروری و پیشین موجود در تاریخ فلسفه غرب را منظومه‌ای از گزینش‌های صرفاً امکانی و اختیاری ارزیابی می‌کند. (همان: ۲۷۲) شالوده‌شکنی نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های استعلایی از درون آسیب‌پذیرند و موجودیت و هویت خود را به غیریت و تقابل با دیگری مدیون اند. هدف دریدا رفع ضعف‌های نظریه‌ی سوسور از طریق شالوده‌شکنی تمایز مفهومی دقیق سوسور بین نوشته و گفتار و دال و مدلول و هم‌چنین نقد کاربرد ساختارگرایی سوسور در علوم اجتماعی است.

<sup>3</sup> Deconstruction.



## ع) نقد سیاسی

مکتب نقد مارکسیستی، نسبت به سایر مکاتب نقد ادبی هدفمندتر و به لحاظ حوزه‌ی عمل گسترده‌تر است. گستردگی آن بدین دلیل است که این مکتب در صدد در آمیختن تحلیل متن با تحلیل بافت یا زمینه‌ی اجتماعی و تاریخی آن است. نقد سیاسی، سعی دارد تا از هر معنایی که متن ادبی در شرایط اجتماعی مشخص و محدود خود به دست می‌دهد، تفسیر و تأویل ارائه کند. (رایان، ۱۳۹۰: ۲۱۵) این مکتب با تأکید بر متن، پیوند میان قدرت اجتماعی و ساختار روانکاوانه‌ی عوامل انسانی، کارکرد ایدئولوژیک یک ژانر و ساخت‌یافتگی متن؛ مطالعات و تحقیقات بسیاری را در حوزه‌ی تحلیل گفتمان زمینه سازی کرد.

## غ) هرمنوتیک

«هرمنوتیک» به عنوان علم یا نظریه تأویل، از واژه یونانی (hermeneuein) به معنای تأویل کردن، به زبان خود ترجمه کردن، روشن و قابل فهم کردن اخذ شده است. در اساطیر یونان، هرمس پیام‌های اغلب رمزی خدایان را برای میرایان تأویل می‌کرد. هرمنوتیک به عنوان یک روش از متون مقدس آغاز شد. (کربای، ۱۳۸۹: ۹) مجادلات جنبش اصلاح طلبی بر سر این حکم که آیا کلیسای کاتولیک تنها مرجع صالح برای تأویل کتاب مقدس است، یا به ادعای پروتستان‌ها، متن مقدس به دلیل روشنی و وضوح بنیادین و قابلیت فهم همگانی، بی نیاز از تفسیر ارباب کلیسا است، سرانجام به شکل گیری نظریه و عمل هرمنوتیک منجر شد. (همان: ۹) شلایرماخر هرمنوتیک را به غیر متون مذهبی نیز تسری داد و «دور هرمنوتیکی» را چنین فرمول‌بندی کرد: جزء یک چیز، تنها در چارچوب کل فهمیده می‌شود و بر عکس. برای مثال، معنای یک واژه به اعتبار جمله‌ی آن که آن واژه جزء آن است فهمیده می‌شود و آن جمله نیز تنها به اعتبار واژه‌های سازنده‌ی آن قابل فهم است. (همان: ۱۰) هرمنوتیک به وسیله‌ی دیلتای جایگاه گسترده‌تری یافت. هایدگر نیز نوعی هرمنوتیک ضد ذهن را بنیاد نهاد که بر مکان-مندی تمام و کمال ما در تاریخ و زبان تأکید می‌کند. بر پایه الگوی هایدگری، ادبیات بیش از آنکه بیان اندیشه‌ها و نیت فردی باشد، ارتقای یک جهان یا جهان‌بینی به ساحت آگاهی است. هانس گئورگ گادامر شاگرد هایدگر نیز این دیدگاه هایدگر را پذیرفت که هدف تأویل متن، نه نیت مؤلف، بلکه خود متن است. دیگر چهره‌ی برجسته پس از هایدگر، پل ریکور است. او در مورد اهداف هرمنوتیک با گادامر توافق کلی دارد ولی معتقد است که هرمنوتیک نه تنها متضمن حل تضادها و تناقض‌های تأویل، که دست‌یابی به فهم خویشتن را نیز در بر می‌گیرد. بنابراین، «خود» یکی از کانونی‌ترین مفاهیم در آثار ریکور است. (همان: ۱۵-۱۰) هرشی، دیگر چهره‌ی برجسته هرمنوتیک معاصر است. براین اساس، هرمنوتیک با تمرکز و تأکید بر بافت متن، بافت موقعیتی و ذهنیت خالق اثر، رابطه بین متن و معنای اثر با نیت مؤلف یا استقلال ذاتی معنای متن، پیوند افق‌ها و کثرت

معنای متن و... افق جدیدی را در مطالعات نقد نو به خصوص تحلیل گفتمان باز کرد. کتاب اعتبار در تأویل<sup>۳۱</sup> هرش<sup>۳۲</sup> به هرمنوتیک تشخص بخشید. (نیوتن، ۱۳۹۰: ۱۸۳)

### ۳. رویکردهای تحلیل گفتمان

گفتمان دارای رویکردهای متعددی است. این رویکردها برغم داشتن مبانی مشترک، در موضوعی نیز از جمله در موضوع مطالعه، تفاوت‌های نیز با یکدیگر دارند. نظریه پردازان گفتمان با توجه به علایق شخصی و مکتبی شان موضوعات مختلفی را بررسی کرده‌اند که همه به نوعی به جنبه‌های زبانی - گفتمانی پدیده‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی معطوفند. عمده‌ترین و مهم‌ترین رویکردهای مطرح در میان رویکردهای موجود گفتمانی عبارتند از: رویکرد فوکویی، رویکرد انتقادی و رویکرد لاکلا و موف به عنوان برجسته‌ترین رویکرد انتقادی.

#### ۳/۱. رویکرد میشل فوکو

پرداختن به افکار و اندیشه‌های پیچیده فوکو کاری بس دشوار است. بسیاری از شارحین فوکو به صراحت گفته‌اند که اندیشه‌های وی را نفهمیده و به صراحت نمی‌توانند چیزی را به وی نسبت دهند. سبک خاص نوشتاری فوکو یعنی در آمیختن مسایل جدی با مسایل ذوقی و بهره‌گیری از صناعات ادبی در نوشتارهای علمی، یکی از عوامل موثر در دشواری فهم آرای او به شمار می‌آید. (کچویان، ۱۳۸۲: ۱۰) برخی شارحان نظیر دلوز، غرابت اندیشه‌های فوکو را از موضوع عقلانیت و فهم تجددی ناشی می‌دانند. از این منظر، همان‌گونه که انسان متعارفی که در زمان و فضای نیوتنی زندگی می‌کند، به سختی می‌تواند زندگی در مکان و زمان اینشتینی را فهم کند، هضم و قبول اندیشه فوکو که متعلق به عصر دیگر است نیز برای اهل تجدد دشوار است. (همان: ۲۳۳) مهم‌ترین و اصلی‌ترین دشواری پرداختن به فوکو، جنبه محتوایی اندیشه‌ها است. ماهیت نو و کاملاً بدیع و انقلابی اندیشه‌های فوکو علیه سنت فکری موجود غرب، فوکو را در دوره‌ای متفاوت از دوره‌ی کنونی، یعنی دوره‌ی مابعد تجدد جای داده (همان: ۱۲-۱۱) و این خود یکی از موجبات دشواری فهم افکار وی شده است. فوکو از بیرون یا از بالا به مفاهیم علوم اجتماعی می‌نگرد نه از درون؛ به همین دلیل، مقولات و مفاهیمی که به کار می‌برد با مفاهیم رایج علوم اجتماعی تفاوت بسیار دارد. (دریفوس، ۱۳۹۰: ۱۳) فوکو با اندیشه‌هایی سرو کار دارد که می‌تواند برداشت‌های مرسوم و قراردادی ما را از جهان، از متون و از هر آنچه مسلم انگاشته‌ایم، واژگون ساخته و ما را به برداشت‌های ژرف‌تر، آراء تازه و اندیشه‌های نو و می‌گذارد. (میلز، ۱۳۸۹: ۱۳)

<sup>3</sup> .Validity in interpretation.

<sup>3</sup> . E. d. Hirsch

کار فوکو و تحلیل‌های او در ارتباط با نظم گفتاری را می‌توان به دو مجموعه کلی تقسیم نمود:

اول، مجموعه انتقادی که در اصل بر گرداندن معنی به کار بسته می‌شود. به بیان وی: «در این مجموعه خواهم کوشید صور کنار گذاری، ایجاد محدودیت تملک بهتر شناخته شوند و این که این صور چگونه شکل گرفته، و برای چه نیازهایی به وجود آمده، چگونه به وجود آمده، چگونه تغییر یافته و جا به جا شده، چه اجباری عملاً وارد آورده، و تا چه حد استحاله یافته اند» (فوکو، ۱۳۷۸: ۵۲).

و دوم، مجموعه تبارشناختی<sup>۳</sup> است که خود دارای سه اصل می‌باشد: چگونه است که از خلال و به رغم، یا با وجود این دستگاه‌های اجبار، سلسله‌های گفتار تشکیل شده است؛ هنجار ویژه هر سلسله چه بوده است، شرایط پیدایی، رشد و تغییر یابی شان کدام است. (همان: ۵۲) تفاوتی که بین این دو مجموعه‌ی تحلیلی فوکو وجود دارد این که در جنبه انتقادی، فرایند رقیق‌تر کردن، گروه بندی و یگانه کردن گفتار تحلیل می‌شود؛ در حالی که در جنبه تبارشناسی، چگونگی شکل‌گیری گفتارها که در عین حال امری پراکنده، ناپیوسته و نامنظم است، بررسی می‌گردد. (همان: ۹-۵۶) البته هر دو متکی به هم و مکمل یکدیگرند. بخش انتقادی تحلیل به دستگاه‌های پوشش بندی گفتار<sup>۴</sup> می‌پردازد تا اصول هماهنگی و تنظیم، کنار گذاری و رقیق کردن گفتارها را بشناسد و متمایز کند؛ در حالی که بخش تبارشناسی تحلیل، به سلسله‌هایی از شکل‌گیری واقعی گفتارها توجه دارد و در صدد است تا گفتار را در قالب قدرت اثباتی اش در یابد. (همان: ۵۹) فوکو دو برداشت نسبتاً متفاوت تحت عنوان دیرینه‌شناسی و تبارشناسی ارائه می‌کند. نظریه‌ی گفتمان فوکو بخشی به نظریه دیرینه‌شناسی وی منسوب است. «گفتمان» یکی از پر بسامد ترین و در عین حال، تناقض آمیز ترین واژه‌هایی است که فوکو در آثار خود به کار می‌برد. وی در سراسر آثار خود، تعریف‌های مختلفی از این واژه به دست می‌دهد. (میلز، ۱۳۸۹: ۹۱-۹۰) از منظر فوکو، گفتمان مرکب از تعداد محدودی گزاره است که برای ظهور آنها شرایط خاصی می‌تواند تعریف شود. هدف فوکو، جست و جوی نظام‌های مختلف دانش، گفتمان‌ها و قواعدی است که تعیین می‌کنند که چه چیزی را باید گفت و چه چیزی را نباید؛ کدام درست و کدام غلط است. بنابر این، دیرینه‌شناسی وی در صدد توضیح قواعد خاص صورت‌بندی است که به گفتمان‌ها ساخت می‌دهند. دیرینه‌شناسی بر اصل گسست و عدم تداوم تکیه دارد و در پی آن است تا دوره‌های مستقل و متمایز را در تاریخ بشناسد، عناصر همسوی یک نظام زبانی - معرفتی را گرد آورد و قواعد حاکم بر آنها را معین کند. (ضمیران، ۱۳۷۸: ۴۸) فوکو در این بخش می‌کوشد تا گزارش‌های انسان‌محور از گفتمان را طرد کند، زیرا به نظر او اینها یک سوژه بنیان‌گذار را به عنوان منشأ گفتمان مطرح می‌کنند که عامل تداوم و هویت آن نیز محسوب می‌شود، در حالی که

<sup>3</sup> .genealogique.

3

<sup>3</sup> .enveloppement du discours.

چنین سوژه‌ای وجود ندارد. دومین تلاش وی نقد دیدگاههایی است که منشأ یا علت واقعی گفتمان را تک عاملی می‌دانند؛ از دید وی، پیچیدگی گفتمان مانع از آن است که آن را به عامل خاص چون عوامل مادی - مثلاً در مارکسیسم - تقلیل داده شود. نکته‌ی دیگری که وی می‌کوشد آن را در دیرینه‌شناسی بسط دهد، نقد نظریاتی است که صورت‌بندی‌های گفتمانی را منسجم و یکپارچه می‌پندارند. از نظر فوکو، صورت‌بندی‌های گفتمانی پراکنده و نا منسجم اند. فوکو، همچنین در صدد تبیین قواعد هدایت کننده تولید گزاره‌های گفتمانی است و توضیح می‌دهد که چگونه این قواعد، صورت‌بندی، عناصر و مولفه‌ها، شیوه‌های سخن و مفاهیم یک گفتمان را ساخت‌مند می‌کنند. فوکو در آثار متأخر خود به تبارشناسی و عمدتاً به توضیح رابطه‌ی قدرت، دانش و حقیقت پرداخته است. در واقع، تبارشناسی در صدد است تا مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادها را توضیح دهد و می‌کوشد تا خصلت قدرت محور گفتمان‌های حاکم را بسط دهد. (دریغوس، ۱۳۹۰: ۳۱۲) گفتمان را مجموعه‌ای از قوانین در چارچوب انتشار و رواج گفته‌ها و گزاره‌های خاص هدایت می‌کنند. از دید فوکو، تحلیل گفتمان مستلزم مشخص کردن سه مسأله است: چگونه موضوعات جدید دانش ظهور می‌کنند، تحت چه شرایط گفتمانی و غیر گفتمانی ظهور می‌کنند، و به ویژه چه تأثیرات قدرتی ایجاد می‌کنند. (نش، ۱۳۸۷: ۴۰) از نظر فوکو، گفتمان‌ها هم‌چنین اعمالی هستند که به طور سیستماتیک موضوعاتی را شکل می‌دهند که خود سخن می‌گویند. گفتمان‌ها در باره‌ی موضوعات صحبت نکرده و هویت موضوعات را تعیین نمی‌کنند، بلکه سازنده‌ی موضوعات اند و در فرآیند این سازندگی، مداخله خود را پنهان می‌کنند. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۱۱) گفتمان نوعی تحلیل است که نه صرفاً به امور واقع، که به شرایط وقوع آنها نیز معطوف است. فرض بنیادین هر تحلیل گفتمانی این است که امکان، اندیشه و عمل، به ساخت‌مند شدن حوزه معناداری بستگی دارد که قبل از هر نوع بی واسطگی عینی<sup>۳</sup> حضور دارد. (لاکلاو، ۱۳۷۷: ۵۳) فوکو در دیرینه‌شناسی و تبارشناسی علوم اجتماعی و انسانی، در معنای گسترده، از گفتمان به عنوان مجموعه قواعد، اصول و صورت‌بندی‌هایی که به طور نا آگاهانه علوم انسانی و اجتماعی را احاطه کرده است یاد می‌کند. گفتمان و کردارهای گفتمانی، در نظر فوکو، محدود به متن و جمله و... نیست. وی از گفتمان، معنای وسیع تری اراده می‌کند. به بیان دیگر، گفتمان در نظر فوکو، چیزی شبیه پارادایم در اندیشه توماس کوهن است. (تاجیک، ۱۳۷۹ الف: ۵۳) فوکو نیز چون کوهن بر آن است که دورانهای پیش از عصر مدرن، به لحاظ ماهیت و کارکردهای گفتمانی، تفاوت‌های فاحشی با عصر جدید دارند. او از هرگونه تفسیر مبتنی بر اصالت ماهیت ثابت روی گردان است، گفتمان‌های فرا تاریخی را مردود می‌شمارد و با تکیه بر اصل گسست هر دوره از ادوار پیشین، مدعی است که هر عصر ویژگی‌های خود

<sup>3</sup> .factual immediacy <sup>5</sup>

را دارد. فوکو برای توضیح دوره‌های تاریخی از نظر گفتمان و دانایی، از واژه اپیستمه یا انگاره و سازمان دانایی سود می‌جوید. اپیستمه: «مجموعه روابطی است که در یک عصر خاص وحدت بخش کنش‌های گفتمانی است. این کردارها پدید آورنده‌ی نظام‌های معرفتی است. اپیستمه منظومه‌ای از مناسبات حاکم بر یک دوره است که دانش‌ها از دل آن بیرون می‌آیند» (ضمیران، ۱۳۸۹: ۵۲) به بیان دیگر، اپیستمه مجموعه‌ی روابطی است که در یک عصر تاریخی به کردارهای گفتمانی موجد دانش‌ها، علوم و نظام‌های فکری وحدت می‌بخشد. (دریفوس، ۱۳۹۰: ۱۷) و در یک کلام، گفتمان از دید فوکو، اصطلاحی کلی است که توأمان به همه گزاره‌ها، به قوانینی که این گزاره‌ها از طریق آن شکل می‌گیرند، و به فرایندی که طی آن برخی گزاره‌ها رواج می‌یابند و برخی دیگر طرد می‌شوند، اشاره دارد. (میلز، ۱۳۸۹: ۱۰۴) لازم به ذکر است که مفهوم گفتمان در نظرفوکو تفاوت عمیقی با مفهوم ایدئولوژی دارد. در واقع، گفتمان مفهومی پسا ایدئولوژیک است. مفهوم ایدئولوژی، آبستن صدق و کذب است، اما گفتمان فارغ از آن، به برساخته بودن صدق و کذب و کار بست رژیم حقیقت تأکید دارد. این یکی از تمایزات اندیشه فوکو با بسیاری از مارکسیست‌ها و برخی از تحلیلگران انتقادی است. (کلاتری، ۱۳۹۱: ۹۸) نکته پایانی اینکه، مفهوم «طرد»<sup>۳</sup> در اندیشه فوکو در باب گفتمان به ویژه در نوشتار وی تحت عنوان «نظم گفتمان» اهمیت بسیار دارد. (دلوز، ۱۳۸۶: ۹۲)

### ۳/۲. رویکرد انتقادی

تحلیل گفتمان انتقادی را می‌توان در زبان‌شناسی انتقادی، و بویژه در کتاب «زبان و کنترل» (۱۹۷۹) نوشته فاوئر، هاج، کرس و ترو، جستجو کرد. احتمالاً تحت تاثیر تحولات جامعه فرانسه در دهه‌ی هفتاد بود که نگرش‌های جدید به زبان و گفتمان توسط فوکو، پشو و دیگران، شکل گرفت. ناکار آمدی‌های نگرش‌های سنتی به تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی، موجب شد تا افراد فوق که همگی در دانشگاه ایست انگلیا در انگلیس به فعالیت مشغول بودند، به تالیف کتاب فوق با هدف پی ریزی پایه‌های نگرش انتقادی به زبان اقدام کنند. ایشان نگرش خود را «زبان‌شناسی انتقادی» نام نهادند. سه اصل مهم و محوری در نگرش آنها عبارتند از: ۱) زبانی که بکار می‌بریم «مجسم کننده دیدگاهی خاص نسبت به واقعیت» است؛ ۲) «تنوع در گونه‌های گفتمان از عوامل اقتصادی و اجتماعی جدایی ناپذیر است» و از این رو، «تنوع زبانی منعکس‌کننده و مبین تفاوت‌های اجتماعی ساخت‌مندی است که این تنوع زبانی را ایجاد می‌کند؛ و ۳) «بکارگیری زبان فقط حاصل و بازتاب فرایند و سازمان اجتماعی نیست، بلکه بخشی از فرایند اجتماعی است. (سلطانی، ۱۳۸۷: ۵۱) زبان‌شناسی انتقادی در دهه

<sup>3</sup> .Regime of Truth. 6

<sup>3</sup> exclusion. 7

هشتاد و نود میلادی بسط قابل ملاحظه‌ای یافت و به تحلیل گفتمان انتقادی معروف شد. وندایک، وداک، و فرکلاف بنیان‌گذاران سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی هستند. در رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان، این سوال که چگونه گفتمان به طور فزاینده در بازتولید ساختارهای کلان دخیل است، در کانون جستجوهای تبیینی قرار دارد. عمده‌ترین تفاوت این دو رویکرد این است که رویکرد غیر انتقادی در زبان‌شناسی و مطالعات پدیده‌های زبانی، به تبیین شیوه‌های شکل‌گیری اجتماعی اعمال گفتمانی و یا تأثیرات اجتماعی آنها توجهی ندارد و صرفاً به بررسی توصیفی ساختار و کارکرد اعمال گفتمانی بسنده می‌کند؛ اما تحلیل انتقادی گفتمان در مقام بررسی پدیده‌های زبانی و اعمال گفتمانی به فرآیندهای ایدئولوژیک در گفتمان، روابط بین زبان، قدرت و ایدئولوژی، سلطه و قدرت و پیش‌فرض‌های دارای بار ایدئولوژیک در گفتمان که موجب تولید و بازتولید قدرت و سلطه و نابرابری می‌گردند، توجه دارد. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۱۲) رویکرد انتقادی مدعی است که گزاره‌های تلویحی طبیعی شده که منشی ایدئولوژیک دارند در گفتمان فراوان یافت می‌شوند و این گزاره‌ها و قضایا در تعیین جایگاه مردم به عنوان فاعلان اجتماعی نقش ایفا می‌کنند. (همان: ۲۰) به بیان کلی تر، رویکرد انتقادی در صدد است تا تعیین‌ها و تأثیرات اجتماعی گفتمان را که از دید مشارکین آن مخفی می‌ماند، آشکار می‌سازد؛ مشارکین در گفتمان انتقادی موضع سیاسی و اجتماعی خود را به صراحت بیان می‌کنند؛ آنها از طریق تحلیل‌های گفتمانی، فعالانه در جریان این کنش اجتماعی شرکت می‌کنند تا از روابط سلطه پرده بردارند و یا آن را به چالش بکشند. (وندایک، ۱۳۸۲: ۵۵-۵۴) پیش‌فرض گفتمان‌کاوی انتقادی، درک ماهیت قدرت و سلطه‌ی اجتماعی و شناخت موارد سوء استفاده از قدرت است. به بیان دقیق‌تر، این نوع تحلیل در صدد توصیف و تبیین آن است که گروه‌ها و نهادهای مسلط چگونه در نوشتار و گفتار خود از قدرت سوء استفاده می‌کنند، آن را باز تولید کرده و بدان مشروعیت می‌بخشند. (همان: ۳۴۹) فرکلاف در بررسی ایدئولوژی و قدرت بیش از همه از سنت مارکسیستی متأثر است و در تقابل با دیدگاه فوکو، قدرت را نا متقارن، سرکوب‌گر و یک سویه می‌داند. از دیدوی، تحلیل گفتمان با افشای مناسبات نهفته در زبان، به رهایی از سلطه و نابرابری یاری می‌رساند. (کلاتری، ۱۳۹۱: ۲۲) فرکلاف با پای‌بندی به تلفیق نظروعمل موجود در سنت مارکسیستی اروپایی که در مطالعات گفتمانی نیز جایگاه درخوری دارد، گفتمان را به زبان تقلیل نداده و آن را مجموعه به هم تافته‌ای از عمل اجتماعی و عمل گفتمانی (تولید، توزیع، و مصرف متن) تلقی کرده است. از دید وی، در هر گفتمان رابطه دیالکتیک میان ساختار و رخداد برقرار است، یعنی گفتمان به واسطه‌ی ساختارها شکل می‌گیرد، و خود نیز در شکل‌دهی و شکل‌دهی مجدد ساختارها و در باز تولید و تغییر آنها نقش و سهم دارد. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۹۶)

یورگنسن و فیلیپس سه نظریه و دیدگاه مختلف از نظریه‌های گفتمانی متأخر را در کتاب مشترک خود مورد بررسی قرار داده‌اند. این سه نظریه عبارتند از: تحلیل گفتمان لاکلا و موف، تحلیل انتقادی گفتمان، و روانشناسی گفتمانی. ویژگی مشترک سه نظریه فوق‌ابتنا‌ی آنها بر ساخت‌گرایی اجتماعی<sup>۴</sup> است. (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۲۰) بر اساس چنین نگرشی، فرایندهای اجتماعی سازنده معنا در جامعه هستند و شیوه سخن گفتن ما در جهان هویت‌ها و روابط اجتماعی، نقش فعالی در ایجاد آن هویت‌ها و تغییر شان دارد. (همان: ۱۸)

در میان همه نظریه‌های تحلیل گفتمان، الگوی تحلیلی لاکلا و موف، چارچوب تحلیلی مناسبی برای بررسی تحولات کلان یک جامعه به دست می‌دهد. این دو اندیشمند بهتر از دیگران توانسته‌اند نظریه‌ای را که ریشه در زبان‌شناسی دارد، به عرصه فرهنگ، اجتماع و سیاست بکشانند. آنها با ایجاد زنجیره به هم پیوسته‌ای از مفاهیم جدید و ارائه صورت‌بندی نظام‌مندی از نظریه‌ی گفتمان؛ ابزار کار آمدی برای شناخت و تبیین پدیده‌های اجتماعی به دست داده‌اند. این نظریه به جای ارائه تبیین‌های علی از تحولات اجتماعی - نظری، در صدد فهم و توصیف معانی شکل گرفته در فرایند اجتماعی است. این نظریه گفتمانی، همچنین دعاوی صدق و کذب را به حال تعلیق در آورده، خصلتی ضد ذات‌گرایانه دارد و تمامی امور اجتماعی را محتمل می‌داند. گفتمان لاکلا و موف تحت تأثیر زبان‌شناس ساختارگرا، یعنی زبان‌شناسی دوسوسور<sup>۵</sup> و مارکسیسم؛ هیچ نوع ارتباط ذاتی بین موضوعات و کلمات را قایل نیست. آنها تنها از طریق قراردادهای اجتماعی به هم پیوند می‌خورند. (نش، ۱۳۸۷: ۴۷) در واقع، مارکسیسم مبنای اندیشه اجتماعی این نظریه و زبان‌شناسی ساختارگرا، نظریه‌ی معنایی مورد نیاز این دیدگاه پسا ساختارگرا را فراهم آوردند. مفهوم «مفصل‌بندی» در نظریه‌ی گفتمانی لاکلا و موف، شباهت زیادی با مفهوم صورت‌بندی گفتمانی، در نظریه فوکو دارد. نظریه گفتمانی لاکلا و موف، به جای آن که جامعه را نظام ثابتی از (مواضع) و وضعیت‌ها تلقی کند، معتقد است که امر اجتماعی را باید از طریق گفتمان و بازی بی پایان تفاوت‌ها بازشناخت. منظور ایشان از امر گفتمانی آن چه به تعریف محدود متن اشاره دارد نیست، بلکه مجموعه پدیده‌هایی است که در آنها و از طریق آنها تولید اجتماعی معنی، شکل گرفته و جامعه به وجود می‌آید. بنابر این، امر گفتمانی، سطح و یا حتی بعدی از امر اجتماعی نیست، بلکه با امر اجتماعی هم دامنه است.

<sup>3</sup> .Laclau 8

<sup>3</sup> .Mouffe 9

<sup>4</sup> .Socialconstructivism. 0

<sup>4</sup> . Ferdinand de Saussure.

(تاجیک، ۱۳۸۳: ۷۹) آنها همچنین آندسته از نحله‌های مارکسیستی ارتدوکسی که برای ایدئولوژی نقش به‌سزا و تعیین‌کننده در شکل‌گیری هویت‌های فردی و اجتماعی قایلند، به چالش کشیده‌اند. در سنت مارکسیسم، دو رویکرد در برخورد با معضل اجتماعی قابل‌شناسایی و تفکیک است: در رویکرد نخست، ایدئولوژی، سطحی از کلیت اجتماعی تصویر می‌شود و در دیگری، ایدئولوژی با آگاهی کاذب، مرادف می‌شود. امروزه هر دو رویکرد فوق، در اثر بحرانی که در مفروضات بنیادین آنها بوقوع پیوسته، تحلیل رفته و تعدیل شده‌اند. لاکلاوموف، در مقابل این رویکردهای ماهیت‌گرا، معتقدند که ما امروزه تمایل به پذیرش «اجتماع بی‌کران و بی‌انتهای» داریم. به بیان دیگر، نظام ساختاری، نظام محدودی است که همواره با نوعی «مازاد معنی» که قادر به کنترل و مهار آن نیست، احاطه شده است. لاکلاوموف، بر خلاف سوسور و دریدا که از امکان نشانه‌های اجتماعی متمیزه شده دفاع می‌کنند و بر خلاف فرمالیست‌ها که تصور کلی، بسته و خود بسنده از ساختار را امکان‌پذیر می‌دانند، از طریقه سومی سخن می‌گویند که در آن، ساختار و نشانه، همزمان مشمول شالوده‌شکنی واقع می‌شوند. بر این اساس، نه ساختار بسته امکان فهم دارد و نه عناصر یک ساختار به صورت مجزا و بدون رابطه پیوندی قابل فهم‌اند. (همان: ۸۱-۸۰).

در رویکرد لاکلا و موف سه مفهوم نقش تعیین‌کننده دارند: مفصل‌بندی، دال مرکزی و دال شناور. البته مفاهیم دیگری نظیر غیریت‌سازی، وقته، بی‌قراری و تزلزل و حاشیه‌رانی نیز وجود دارد که نقش ثانوی دارند.

الف) مفصل‌بندی: <sup>۲</sup>هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت و معنای این عناصر در نتیجه این عمل، اصلاح و تعدیل شود، «مفصل‌بندی» است. کلیت ساختمند حاصل از عمل مفصل‌بندی را «گفتمان» نامیده می‌شود. جایگاه‌های تفاوت <sup>۳</sup>زمانی که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشند، وقته «دقیقه» <sup>۴</sup>نام می‌گیرد و بالعکس، هر تفاوتی که از نظر گفتمانی مفصل‌بندی شده نباشد، «عنصر» نامیده می‌شود. (لاکلاو، ۲۰۰۱: ۱۰۵) به عبارت ساده‌تر، «مفصل‌بندی» ارائه و نشان دادن چگونگی، مکانیسم و طرق اتصال، ارتباط، هم‌نشینی و هم‌ارزی دقیق و عناصر یک گفتمان به یکدیگر است. در مفصل‌بندی، بیان می‌شود که یک عنصر خاص از طریق چه دقیقه‌ای به دال مرکزی ارتباط یافته و کسب معنی می‌کند. در واقع، «مفصل‌بندی» نشان‌دهنده چگونگی انسجام و به هم پیوستگی و هارمونی یک منظومه گفتمانی و نحوه اتصالات آن است. هدف از تدوین و ارائه مفصل‌بندی یک گفتمان، آن است که مشخص شود، یک انگاره، دال و مفهوم، از چه طریق و به واسطه چه انگاره‌ها، دقیق، عناصر و مفاهیمی به یکدیگر و در نهایت به دال مرکزی

<sup>۲</sup> .articulation.

<sup>۳</sup> .Differential Positions.

<sup>۴</sup> .Moment.



مرتبط و متصل شده و منسجم می‌گردند. (آجیلی، ۱۳۸۹: ۶-۸۵) گفتمان محصول و نتیجه فرایند مفصل‌بندی است. به بیان دیگر، گفتمان یک نظم کلی است که از چینش و کنار هم قرار گرفتن عناصر، نشان‌ها و اشیاء مختلف پدید می‌آید. عناصر مختلف قبل از ورود و طبقه‌بندی در یک نظم گفتمانی خاص، دال‌های تهی‌اند که هیچ معنای خاصی را افاده نمی‌کنند. (سلطانی، ۱۳۸۳: ۵۷)

#### ب) دال مرکزی<sup>۴۵</sup>

به شخص، نماد، یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، «دال مرکزی» می‌گویند. دال مرکزی به مثابه عمود خیمه است که اگر برداشته شود، خیمه فرو می‌ریزد. گفتمان منظومه‌ای منسجم است و دال برتر یعنی هسته‌ی مرکزی آن به مثابه نیروی جاذب، سایر نشان‌ها را به خود جذب می‌کند. (خلجی، ۱۳۸۶: ۵۴). لاکلا و موف، این مفهوم را از لاکان وام گرفته‌اند. دال مرکزی در نظریه‌ی گفتمان نقش محوری در عمل مفصل‌بندی دارد، سایر نشان‌ها حول آن تنظیم می‌گردند و مرکزیت یک منظومه‌ی گفتمانی را تشکیل می‌دهد. (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۴۰)

#### د) دال شناور

دال‌های شناور، نشان‌هایی هستند که گفتمان‌های مختلف سعی دارند تا آنها را به شیوه خاص خود معنا بخشند. نقاط مرکزی هم دال شناور به حساب می‌آیند با این تفاوت که نقطه مرکزی به حالتی اشاره دارد که معنای نشان به حال انجماد و انسداد درآمده است، ولی دال شناور به حالتی اشاره دارد که نشان در میدان مبارزه گفتمان‌های متفاوت برای تثبیت معنا، شناور و معلق است. (سلطانی، ۱۳۸۷: ۷۹) ضدیت و غیریت، تزلزل و بی‌قراری گفتمان‌ها و صورت‌بندی‌های اجتماعی از دیگر مفاهیم کلیدی در گفتمان لا کلا و موف به حساب می‌آیند.

#### ۴. مهم‌ترین اهداف تحلیل گفتمان

هدف تحلیل گفتمان فهم امر اجتماعی به مثابه‌ی برساخت اجتماعی است. ایده کلی نظریه گفتمان این است که پدیده اجتماعی هرگز تام و تمام نیست. معانی هیچ‌گاه نمی‌توانند برای همیشه تثبیت شوند که خود تأثیرات اجتماعی به همراه دارد. (یورگنسن، ۱۳۸۹: ۵۴-۵۳) وظیفه و هدف اصلی گفتمان فراهم آوردن توصیف یک-پارچه از این مسأله است: چگونه کاربرد زبان بر باورها و تعامل تأثیر می‌گذارد و برعکس، چگونه تعامل بر نحوه‌ی سخن گفتن مردم تأثیر می‌گذارد؛ چگونه باورها، کاربرد زبان و تعامل را کنترل می‌کنند. و نیز انتظار می‌-

4 .Nodal Point

رود که مطالعات گفتمانی علاوه بر توصیف نظام‌مند، نظریه‌هایی برای توضیح مناسبات میان کاربرد زبان، باورها و تعامل ارائه کنند. (وندایک، ۱۳۸۲: ۱۸) تحلیل گفتمان گرایشی تحقیقی است که سعی دارد با مطالعه اثرات ظاهری گفتار، ساختار تولید و زمینه‌ی وقوع متن یا گفتار یعنی عوامل بیرون از متن (بافت موقعیتی، فرهنگی، اجتماعی و غیره) به تحلیلی دست یابد که رابطه بین تشکیل ایدئولوژی و تشکیل گفتار و تأثیرات آن بر ساختار و کارگزار، را آشکار سازد. چرا که از دید این رویکرد رابطه تعاملی بین متن (text) و زمینه (context) و همچنین رابطه تعاملی و دیالکتیکی بین «گفتمان، قدرت، معرفت و حقیقت» وجود دارد. (فرکلاف، ۱۳۸۹: ۹)

با توجه به مطالب ذکر شده مهم‌ترین اهداف تحلیل گفتمان عبارتند از:

- نشان دادن رابطه بین نویسنده، متن و خواننده؛
- روشن ساختن ساختار عمیق و پیچیده تولید متن یعنی «جریان تولید گفتمان»؛
- نشان دادن تأثیر بافت متن (واحدهای زبانی، محیط بلافصل مربوط و کل نظام زبانی) و بافت موقعیتی (عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، تاریخی و شناختی) بر روی گفتمان؛
- نشان دادن موقعیت و شرایط خاص تولید کننده گفتمان (شرایط تولید گفتمان)؛
- نشان دادن بی ثباتی معنا؛ یعنی معنا همیشه در حال تغییر است، هرگز کامل نیست و هیچ وقت بطور کامل درک نمی‌شود؛
- آشکار ساختن رابطه بین متن و ایدئولوژی. تحلیل گفتمان از بدو پیدایش همواره در صدد بوده است تا نشان دهد که هیچ متن یا گفتار و نوشتاری بی طرف نیست بلکه به موقعیتی خاص وابسته است. این امر ممکن است کاملاً نا آگاهانه و غیر عامدانه باشد؛
- هدف عمده تحلیل گفتمان این است که تکنیک و روش جدیدی را در مطالعه متون، رسانه‌ها، فرهنگ‌ها، علوم، سیاست، اجتماع و ... بدست دهد. (بهرام‌پور، ۱۳۷۹: ۵۲)

### نتیجه‌گیری

سعی نوشتار حاضر این بوده است تا پس از نگاهی کوتاه به مفهوم و پیشینه نظریه تحلیل گفتمان، مبانی فلسفی، جامعه‌شناختی و زبان‌شناسی این نوع تحلیل را مورد بررسی قرار داده و نحوه وام‌گیری آن از حوزه‌های معرفتی فوق را مشخص نماید. همانگونه که به تفصیل گذشت، تا قبل از قرن بیست، فلاسفه توجه چندانی به موضوع زبان نداشتند و از آن صرفاً به عنوان ابزاری برای بیان حالات و انفعالات ذهنی بهره می‌گرفتند، اما بعد از این دوره، تلقی‌ها از زبان دگرگون شد. مسأله زبان از طریق اصحاب نحله فلسفه تحلیلی با محوریت ویتگنشتاین و

در پدیدار شناسی از مجرای هوسرل و هایدگر به حوزه تفکر فلسفی وارد شد و مسئله فلسفه را از اساس دگرگون ساخت. ویتگنشتاین «زبان را جهان انسان» و هایدگر «زبان را خانه هستی» خواند. جامعه‌شناسان نیز با برساخته خواندن پدیده‌های اجتماعی و از جمله زبان و تاکید بر اینکه انسان و کنش‌های وی در متن و زمینه و بافت اجتماعی معنا می‌یابند، به زمینه‌های معرفتی تکوین گفتمان توجه دادند. تحلیل گفتمان بیش از هرچیز وام‌دار زبان‌شناسی بویژه نقد ادبی نو است. زبان‌شناسان در قالب ساختارگرایی، مابعد ساختارگرایی و واسازی‌گرایی که همه متأثر از سوسورند، به تدریج به مطالعات سرشت گفتمانی کاربرد زبان، کنش گفتاری و تعامل زبانی عطف توجه کردند و بر مطالعه کاربرد عملی زبان در بافت‌های متنوع اجتماعی و فرهنگی تاکید کردند.

در نظریه‌های گفتمان برغم داشتن مبانی مشترک، رویکردهای مختلفی وجود دارد. مهم‌ترین این رویکردها عبارتند از: رویکرد فوکو، رویکرد انتقادی گفتمان و رویکرد لاکلا و موف. مورد اخیر برجسته‌ترین رویکرد جدید گفتمان به شمار می‌آید.

اصلی‌ترین هدف تحلیل گفتمان، فهم امر اجتماعی و نیز فراهم آوردن توصیف یک‌پارچه از این مسئله است که چگونه کاربرد زبان بر باورها و تعامل اثر دارد یا چگونه باورها، کاربرد زبان و تعامل را کنترل می‌کنند.

## منابع و مأخذ

### الف) کتاب‌ها

۱. ابادری، یوسف، (۱۳۸۹)، خرد جامعه‌شناسی، تهران، طرح نو.
۲. احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، ساختار و تحویل متن، تهران نشر مرکز.
۳. احمدی، بابک، (۱۳۸۱)، هایدگر و پرسش بنیادین، تهران، نشر مرکز.
۴. استراترن، پل، (۱۳۸۸)، آشنایی با ویتگنشتاین، علی جوادزاده، تهران نشر مرکز.
۵. اسمیت، فلیپ دانیل، (۱۳۸۷)، در آمدی بر نظریه فرهنگی، ترجمه حسن پویان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۶. آجیلی، هادی، (۱۳۸۹)، صورت‌بندی گفتمان اسلامی در روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۷. بهرامپور، شعبانعلی، (۱۳۷۹)، درآمدی بر تحلیل گفتمان (مجموعه مقالات گفتمان و تحلیل گفتمانی)، تهران، انتشارات فرهنگ گفتمان.
۸. پارکین، فرانک، (۱۳۸۴)، ماکس وبر، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران، ققنوس.
۹. پاینده، حسین، (۱۳۸۲)، گفتمان نقد، تهران، روز نگار.
۱۰. تاجیک محمد رضا، (الف ۱۳۷۹)، گفتمان و تحلیل گفتمانی (مجموعه مقالات)، تهران، فرهنگ گفتمان.

۱۱. تاجیک، محمد رضا، (۱۳۸۳)، دهه سوم تخمین ها و تدبیرها ج ۱، تهران، مرکز بررسی‌های استرا تژیک.
۱۲. تاجیک، محمد رضا، (ب ۱۳۸۳)، روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان، تهران، فرهنگ گفتمان.
۱۳. تریگ، راجر، (۱۳۸۶)، فهم علم اجتماعی، شهناز مسمی پرست، تهران، نشر نی.
۱۴. تنهایی، حسین (۱۳۸۸) هربرت بلومر و کنش متقابل گرایی نمادی، تهران، بهمن برنا.
۱۵. توسلی، غلام عباس (۱۳۸۰)؛ نظریه‌های جامعه شناسی، تهران: سمت.
۱۶. حقیقت، سید صادق، (۱۳۸۵)، روش شناسی علوم سیاسی، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
۱۷. دریفوس، هیوبرت، رابینو، پل، (۱۳۹۰)، میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.
۱۸. دلوز، ژیل، (۱۳۸۶)، فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران نشرنی.
۱۹. دوسوسور، فردینان، (۱۳۷۸)، دوره زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس.
۲۰. دورکیم، امیل، (۱۳۸۳)، قواعد روش جامعه شناسی، علی محمد کاردان، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
۲۱. سلطانی، سید اعلی اصغر، (۱۳۸۷)، قدرت گفتمان و زبان (سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران)، تهران نشر نی
۲۲. شرت، ایون، (۱۳۸۷)، فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی
۲۳. شعیری، حمید رضا، (۱۳۸۵)، تجزیه و تحلیل نشانه‌ها- معناشناختی گفتمان، تهران، سمت.
۲۴. شمیسا، سیروس، (۱۳۷۸)، نقد ادبی، تهران، فردوس.
۲۵. ضیمران، محمد، (۱۳۷۸)، میشل فوکو: دانش و قدرت، تهران، هرمس.
۲۶. ضیمران، محمد، (۱۳۷۹)، ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران، هرمس.
۲۷. ضیمران، محمد، (۱۳۸۲)، نیچه پس از هایدگر، دریدا و دولوز، تهران، هرمس.
۲۸. فرکلاف، نورمن، (۱۳۸۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه گروه مترجمان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، دفتر مطالعات رسانه‌ها.
۲۹. فلیک، اووه، (۱۳۸۸)، در آمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
۳۰. فوکو، میشل، (۱۳۸۷)، نظم گفتار، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگاه.
۳۱. کچویان، حسین، (۱۳۸۲)، فوکو و دیرینه‌شناسی دانش، تهران، سمت.
۳۲. کرایب، یان، (۱۳۸۸)، نظریه‌ی اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابر ماس، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر آگه.
۳۳. کربای، امداد، (۱۳۸۹)، تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر: جستاری در «حقیقت روش»، تهران، انتشارات بصیرت.
۳۴. کلانتری، عبدالحسین، (۱۳۹۱)، گفتمان از سه منظر زبان شناختی، فلسفی و جامعه‌شناختی، تهران، جامعه‌شناسان.
۳۵. کوزر، لوییس (۱۳۸۲)؛ زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی.
۳۶. محمد پور، احمد، (۱۳۸۹)، ضد روش، منطق و طرح در روش شناسی کیفی، جلد ۱ تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
۳۷. مکگین، ماری، (۱۳۸۴)، ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی، ترجمه ایرج قانونی، تهران، نشر نی.

۳۸. میلز، سارا، (۱۳۸۹)، میشل فوکو، ترجمه داریوش نوری، تهران، نشر مرکز.
۳۹. نش، کیت، (۱۳۸۷)، جامعه شناسی سیاسی معاصر(جهانی شدن، سیاست و قدرت)، محمد تقی دلفروز، تهران، کویر.
۴۰. نوذری، حسینعلی، (۱۳۸۶)، بازخوانی هابر ماس، تهران، نشر چشمه.
۴۱. ویستر، راجر، (۱۳۹۰)، ژاک دریدا و واسازی متن، ترجمه عباس بارانی، ارغنون، شماره ۴.
۴۲. نندایک، تئون ای، آدریانوس، فان، (۱۳۸۲)، مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی، پیروز ایزدی و دیگران، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی(مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها).
۴۳. ویتگنشتاین، لودویک، (۱۳۸۵)، یاد داشته‌ها، ترجمه موسی دیباج و مریم حیات‌شاهی، تهران انتشارات سعادت.
۴۴. هالوب، رابرت، (۱۳۸۸)، یورگن هابر ماس نقد در حوزه عمومی، ترجمه حسین بشیریه، تهران نشرنی.
۴۵. هایدگر، مارتین، (۱۳۸۶)، وجود و زمان، محمود نوالی، تبریز، موسسه تحقیقات علوم اسلامی- انسانی دانشگاه تبریز.
۴۶. یار محمدی، لطف‌الله، (۱۳۸۳)، گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی، تهران، انتشارات هرمس.
۴۷. یورگنسن، ماریان، لوئیز، فلیپس، (۱۳۸۹)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.

48.Laclau, E and Mouffe, CH, Hegemony and socialist strategy ( 2001 ) (London: Verso, second edition ) op, cit, p. 105.

ب) مقاله‌ها

۱. آشوری، داریوش، (۱۳۶۸)، غرب زدگی و بحران تفکر در ایران، ایران نامه، سال هفتم شماره ۲.
۲. تاجیک، محمد رضا، (۱۳۷۹)، بینا متن‌ها و بینا تمدن‌ها، آفتاب یزد، شماره ۳۰.
۳. رایان، مایکل، (۱۳۹۰)، نقد سیاسی، ترجمه حسینعلی نوذری، ارغنون شماره ۴.
۴. سلطانی، سید علی اصغر، (۱۳۸۳)، تحلیل گفتمان بمثابه نظریه و روش، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۸.
۵. قنبری، آیت، (۱۳۷۷)، هرمنوتیک و انواع آن(مجله علوم سیاسی شماره ۲، پاییز ۱۳۷۷).
۶. کان، رابرت و فینک، لاری، (۱۳۹۰)، نقد ادبی قرن بیستم، ترجمه هاله لاجوردی، ارغنون، شماره ۴.
۷. لاکلاو، ارنستو، (۱۳۷۷)، گفتمان، ترجمه حسین علی نوذری، فصلنامه گفتمان، تهران، شماره صفر.
۸. نیوتون، ک. ام، (۱۳۹۰)، هرمنوتیک، ترجمه یوسف اباذری، ارغنون شماره ۴، چ سوم، بهار ۱۳۹۰.
۹. هوارث، دیوید، (۱۳۷۷)، نظریه گفتمان، ترجمه سید علی اصغر سلطانی(فصلنامه علوم سیاسی) شماره ۳، پاییز.